

دوران تدارک و انجام  
انقلاب سوسیالیستی اکتبر

﴿ ۸ ﴾

\* از: آثار منتخب لنین

\* در یک جلد

\* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

\* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

-----  
\* بازنویس: حجت برزگر

\* تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۱۲/۱۵ (۲۰۰۸/۰۳/۰۵ میلادی)

\* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@tele2.se ، melh9000@yahoo.com و melh9000@comhem.se

## فهرست

صفحه

۳۲	<u>سخنرانی در باره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب</u>
۳	<u>کمونیست (ب) روسیه. مورخه ۷ مارس ۱۹۱۸</u>
۲۱	<u>وظیفه عمده این ایام</u>
۲۶	<u>وظائف نوبتی حکومت شوروی</u> .....
	* وضع بین المللی جمهوری شوروی روسیه و وظائف اساسی
۲۶	<u>انقلاب سوسیالیستی</u>
۲۹	* شعار عمومی لحظه کنونی
۳۰	* مرحله جدید مبارزه با بورژوازی
۳۸	* اهمیت مبارزه در راه حساب و کنترل همه خلقی
۴۰	* بالا بردن بهره دهی کار
۴۳	* ترتیب امر مسابقه
۴۶	* «سازمان موزون» و دیکتاتوری
۵۳	* تکامل سازمان شوروی
۵۵	* نتیجه
۵۷	• زیرنویس ها
۵۷	• توضیحات

گزارش سیاسی ممکن بود شامل ذکر اقداماتی باشد که از طرف کمیته مرکزی انجام یافته است ولی آنچه برای لحظه فعلی جنبه مبرم دارد چنین گزارشی نبوده بلکه توصیفی از مجموع انقلاب ماست؛ فقط چنین توصیفی است که میتواند یگانه اساس مارکسیستی کلیه تصمیمات ما را بدست دهد. ما باید تمام سیر پیشین تکامل انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم و معلوم نمائیم چرا سیر بعدی تکامل آن تغییر یافت. ما در انقلاب خود با آنچنان تحولاتی روبرو هستیم که برای انقلاب بین المللی اهمیت عظیمی خواهد داشت - و آن انقلاب اکتبر است.

علت نخستین موفقیت های انقلاب فوریه آن بود که نه تنها توده روستائی بلکه بورژوازی نیز از پی پرولتاریا میرفت. از اینجا بود سهولت پیروزی بر تزاریسیم که نیل بدان در سال ۱۹۰۵ برای ما میسر نگردید. ایجاد خودبخود و از پیش خود شوراهاى نمایندگان کارگران در انقلاب فوریه تکرار تجربه سال ۱۹۰۵ بود - بر ما لازم آمد اصل قدرت حاکمه شوروی را اعلام داریم. توده ها وظائف انقلاب را از روی تجربه شخصی مبارزه خویش می آموختند. حوادث ۲۰-۲۱ آوریل ترکیب خود ویژه ای از تظاهرات با چیزی شبیه بقیام مسلحانه بود. و این امر برای سقوط حکومت بورژوازی کافی بود. از اینموقع سیاست ممتد سازشکارانه ای آغاز میشود که از ذات حکومت خرده بورژوازی ناشی است که بقدرت رسیده بود. حوادث ژوئیه هنوز نمیتوانست دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نماید - توده ها هنوز آماده نشده بودند. بهمین جهت هیچیک از سازمانهای مسئول آنها را باین عمل دعوت نمیکرد. ولی حوادث ژوئیه از لحاظ اکتشاف در قرارگاه دشمن اهمیت عظیمی داشت. غاتله کورنیلوف و حوادث بعدی که بمشابه درسهای عملی بودند پیروزی اکتبر را ممکن ساختند. اشتباه کسانیکه میخواستند در اکتبر نیز قدرت را تقسیم نمایند (۲۵۸) این بود که پیروزی اکتبر را با روزهای ژوئیه، تعرض، غاتله کورنیلوف و غیره و غیره مربوط نساختند و حال آنکه حوادث مزبور توده های چندین میلیونی را بدین نکته آگاه ساخت که قدرت شوروی ناگزیر شده است. سپس دوران مارش ظفر نمودن ما در سراسر روسیه فرا میرسد که با شوق همگان به صلح همراه بود. ما میدانیم که با امتناع یکطرفه از جنگ، صلح بدست نمی آوریم. این موضوع را ما حتی در کنفرانس آوریل خاطرنشان میساختیم (۲۴\*). سربازان در دوره بین آوریل تا اکتبر بنحوی روشن درک کردند که سیاست سازشکارانه، همواره جنگ را طولانی میکند و کار را بتلاشهای وحشیانه و بیمعنی امپریالیستها برای تعرض و غوطه ور شدن بیش از پیش در منجلاب

جنگی منجر میسازد که سالها بطول خواهد انجامید. از این نقطه نظر لازم بود بهر قیمتی شده با سرعتی هر چه بیشتر به سیاست آکتیوی برای تحصیل صلح پرداخته شود، لازم بود قدرت بدست شوراهای بیفتد و بساط زمینداری اربابی بکلی برچیده شود. شما میدانید که نه تنها کرنسکی بلکه آوکسنتیف نیز از زمینداری اربابی پشتیبانی مینمود و حتی کار به بازداشت اعضاء کمیته های ارضی رسید. این سیاست و این شعار «قدرت به شوراهای» که ما آنها را در اذهان وسیعترین توده های مردم جایگزین میساختیم به ما امکان داد در اکتبر با این سهولت در پتربورگ پیروز گردیم و آخرین ماه های انقلاب روس را به یک مارش سرپا ظفر نمونی بدل نمود.

جنگ داخلی صورت وقوع یافت. آنچه که ما در آغاز انقلاب و حتی در آغاز جنگ پیشگویی میکردیم و بخش مهمی از محافل سوسیالیستی آنها را بی اعتمادی و حتی با استهزاء تلقی میکردند یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ برای یکی از بزرگترین و عقب مانده ترین کشورهای شرکت کننده در جنگ صورت وقوع یافت. در این جنگ داخلی اکثریت قاطع اهالی جانب ما را گرفتند و بدین سبب پیروزی با سهولت خارق العاده ای برای ما میسر گردید.

سپاهیانیکه جبهه را ترک میگفتند بهر کجا گام مینهادند، عزمی به منتها درجه انقلابی برای پایان بخشیدن به سازشکاری، از جبهه به همراه می آوردند و بدین طریق عناصر سازشکار و گارد سفید و ملاک زادگان از هرگونه تکیه گاهی در بین اهالی محروم ماندند. جنگ با آنها، بتدریج که توده های وسیع و واحدهای ارتش اعزامی بر ضد ما به بلشویکها می گرویدند، به مارش ظفر نمون و پیروزمندانه انقلاب بدل گردید. این موضوع را ما در پتروگراد، در جبهه گاتچینا دیدیم که چگونه قزاقهاییکه کرنسکی و کراسنوف میکوشیدند بر ضد پایتخت سرخ گسیل دارند دچار تزلزل شدند، سپس اینرا ما در مسکو، در اورنبورگ و در اوکراین مشاهده نمودیم. در سراسر روسیه موج جنگ داخلی اوج میگرفت و ما همه جا با سهولت فوق العاده ای پیروز میشدیم و این بویژه بدان علت بود که میوه دیگر رسیده بود و توده ها سازش با بورژوازی را تماماً آزموده بودند. شعار ما در باره «تمام قدرت به شوراهای» که توده ها با تجربه تاریخی طولانی عیار آنها عملاً آزموده بودند در سرپای وجود آنان رسوخ کرده بود.

به همین جهت هم نخستین ماه های انقلاب روس، پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، یک مارش سرپا ظفر نمون بود. در پس این مارش سرپا ظفر نمون دشواریهاییکه انقلاب سوسیالیستی بلافاصله با آن روبرو گشت و نمیتوانست روبرو نگردد، بدست فراموشی سپرده می شد و در سطح دوم قرار می گرفت. یکی از وجوه تمایز اساسی بین انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی اینستکه برای انقلاب بورژوازی که از فئودالیسم برون می روید، در بطن نظام

کهنه بتدریج سازمانهای اقتصادی نوینی ایجاد میگردد که رفته رفته تمام جوانب جامعه فتودالی را تغییر میدهد. در برابر انقلاب بورژوازی فقط یک وظیفه وجود داشت و آن گسستن و درهم شکستن و به دور افکندن تمام قید و بندهای جامعه پیشین بود. با انجام این وظیفه، هر انقلاب بورژوازی تمام آنچه را که از آن خواسته شده انجام میدهد یعنی رشد سرمایه داری را تشدید میکند.

ولی انقلاب سوسیالیستی بکلی وضع دیگری دارد. هر قدر کشوری که انقلاب سوسیالیستی را در اثر سیر پر اعوجاج تاریخ آغاز نموده است، عقب مانده تر باشد، بهمان نسبت گذار از مناسبات کهنه سرمایه داری به مناسبات سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود. اینجا به وظائف انهدام، وظائف نوینی اضافه میشود که از لحاظ دشواری بیسابقه است و آن وظائف سازمانی است. اگر ایجادگری خلقی انقلاب روس که مرحله تجربه با عظمت سال ۱۹۰۵ را گذرانده بود، شوراها را در همان فوریه سال ۱۹۱۷ پدید نمی آورد، شوراها بهیچوجه نمیتوانستند در اکتبر قدرت حاکمه را بدست گیرند، زیرا موفقیت فقط وابسته به وجود شکلهای سازمانی حاضر و آماده آنچنان جنبشی بود که میلیونها تن را در بر داشت. این شکل حاضر و آماده، شوراها بود و بهمین جهت هم در رشته سیاسی آن موفقیتهای درخشان و آن مارش سرپا ظفر نمونی که دیدیم در انتظار ما بود، زیرا شکل نوین قدرت سیاسی، حاضر و آماده بود و چیزیکه برای ما باقی می ماند فقط این بود که قدرت شوراها را بوسیله چند فرمان از حالت جنینی نخستین ماههای انقلاب، به شکل قانوناً رسمیت یافته ای که در کشور روسیه مستقر گردید یعنی به جمهوری شوروی روسیه بدل سازیم. این جمهوری بلافاصله پدید آمد و علت اینکه باین سهولت پدید آمد این بود که توده ها در فوریه سال ۱۹۱۷ شوراها را، حتی قبل از اینکه حزبی فرصت اعلام این شعار را کرده باشد، بوجود آوردند. خود همان ایجادگری عمیق خلق که مرحله تجربه تلخ سال ۱۹۰۵ را گذرانده و از آن حکمت آموخته بود این شکل قدرت حاکمه پرولتاری را بوجود آورد. وظیفه پیروزی بر دشمن داخلی، وظیفه بینهایت سهلی بود. وظیفه ایجاد قدرت سیاسی نیز وظیفه بینهایت سهلی بود زیرا توده ها استخوان بندی و پایه این قدرت را بدست ما داده بودند. جمهوری شوراها بلافاصله پدید شد. ولی دو وظیفه بینهایت دشوار دیگری باقی می ماند که مارش ظفر نمون نخستین ماههای انقلاب ما بهیچروی نمیتوانست آنها را انجام دهد، \_ ما شک نداشتیم و نمیتوانستیم شک داشته باشیم که انقلاب سوسیالیستی در آتیه با وظایفی روبرو خواهد شد که دارای دشواری عظیمی است.

این وظائف اولاً وظائف مربوط به سازمان داخلی بود که در برابر هر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوازی همانا در اینستکه در انقلاب

بورژوازی شکل‌های حاضر و آماده ای از مناسبات سرمایه داری وجود دارد و حال آنکه حکومت شوروی - پرولتاری -، اگر تکامل یافته ترین شکل‌های سرمایه داری را که در ماهیت امر فقط بخش‌های فوقانی کوچکی را در صنایع فرا گرفته و در زراعت هنوز خیلی کم راه یافته است در نظر بگیریم، چنین مناسبات حاضر و آماده ای را به ارث نمیبرد. سازمان دادن به امر حساب، کنترل بزرگترین بنگاهها، تبدیل تمامی مکانیسم اقتصادی دولتی بیک ماشین بزرگ واحد و بیک پیکر اقتصادی که طوری کار کند که صدها میلیون نفر با نقشه واحدی رهبری شوند - این بود آن وظیفه سازمانی سترگی که بر دوش ما قرار گرفت. با شرایط کنونی کار، این وظیفه بهیچوجه اجازه نمیداد که مسائل را با «هورا»، یعنی آنطور که در مورد وظائف جنگ داخلی برای ما میسر میشد، حل کنیم. خود ماهیت امر نیز انجام این وظیفه را بدین نحو اجازه نمیداد. اگر ما به آن سهولت کالدینی ها را مغلوب می ساختیم و جمهوری شوروی را در مقابل مقاومتی که حتی شایان توجه جدی نبود بوجود آوردیم؛ اگر یک چنین جریان حوادث را مجموع سیر تکامل عینی پیشین قبلاً معین کرده بود و فقط این باقی بود که آخرین کلام گفته شود و تابلو عوض گردد یعنی بجای «شورا یک سازمان حرفه ای است» نوشته شود: «شورا یگانه شکل قدرت دولتی است»، - در عوض در مورد وظائف سازمانی وضع بکلی بر منوال دیگری بود. اینجا ما با دشواریهای عظیمی روبرو شدیم. اینجا بر تمام کسانی که میخواستند با غوررسی در وظائف انقلاب ما بنگرند بیک نظر معلوم بود که فقط از راه دشوار و طولانی خود انضباطی میتوان بر آن فساد که جنگ در جامعه سرمایه داری وارد نموده است فائق آمد. فقط از یک راه فوق العاده دشوار و طولانی و با سرسختی است که ما میتوانیم این فساد را مرتفع سازیم و عناصری را که در تشدید آن میکوشند و بانقلاب همچون وسیله ای برای رهائی از قیود قدیمی مینگرند و در صدند حداکثر استفاده ممکن را از آن ببرند مغلوب نمائیم. پیدایش عده کثیری از این عناصر در یک کشور خرده بورژوائی در لحظه فرو پاشیدگی غیر قابل تصور اقتصادی امری ناگزیر بود و علیه این عناصر مبارزه ای در پیش است که صد بار دشوارتر است و داشتن هیچ موقعیت پر جلوه ای را هم وعده نمیدهد - و این همان مبارزه ایست که ما تازه شروع کرده ایم. ما در نخستین پله این مبارزه هستیم. در این راه آزمایش های دشواری را در پیش داریم. در اینجا ما بحکم اوضاع و احوال عینی بهیچوجه نمیتوانیم به یک مارش ظفر نمون با پرچم های افراشته نظیر مارش بر ضد کالدینی ها اکتفا ورزیم. هر کس بکوشد این اسلوب مبارزه را در مورد آن وظائف سازمانی که در راه انقلاب قرار داد بکار برد خود را بعنوان یک سیاستمدار، سوسیالیست و رجل انقلاب سوسیالیستی دچار ورشکستگی کامل نموده است.

همین سرنوشت، هنگامیکه انقلاب بطور مشخص با دومین دشواری عظیمی که بر دوش

داشت یعنی با مسئله بین المللی روبرو شد، گریبانگیر برخی از آن رفقای جوان ما گردید که شیفتهٔ مارش ظفر نمون اولیه انقلاب شده بودند. اگر ما با این سهولت از عهدهٔ دار و دسته کرنسکی برآمدم، اگر باین سهولت قدرت حاکمه را در کشور خود ایجاد کردیم، اگر بدون کمترین زحمت فرمان مربوط به اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری را بدست آوردیم – علتش فقط این بود که شرایط خجسته ای که برای لحظه ای کوتاه فراهم آمده بود ما را از امپریالیسم بین المللی مصون داشت. امپریالیسم بین المللی با آنهمه اقتدار سرمایهٔ خود، با تکنیک جنگی بسیار متشکل خود که نیروی حقیقی و دژ حقیقی سرمایهٔ بین المللی است، بهیچوجه و در هیچ شرایطی خواه بحکم موقعیت عینی خود و خواه بحکم منافع اقتصادی آن طبقهٔ سرمایه داری که امپریالیسم مظهر آنست، نمیتوانست باوجود جمهوری شوروی در کنار خود سر سازگاری داشته باشد. زیرا روابط بازرگانی و مناسبات مالی بین المللی چنین ایجاب میکنند. در اینجا تصادم ناگزیر است. اینجا است بزرگترین دشواری انقلاب روس و بزرگترین مشکل تاریخی آن یعنی ضرورت حل مسائل بین المللی، ضرورت برانگیختن انقلاب بین المللی یا انتقال از انقلاب ما، که در دایرهٔ ملی محدود است، به انقلاب جهانی. این وظیفه با تمام دشواری مافوق تصور خود در برابر ما قرار گرفت. باز هم تکرار میکنم که عدهٔ بسیار زیادی از دوستان جوان ما که خود را چپ میخوانند، مهمترین نکات را از یاد می برند و آن اینکه: چرا ما در جریان هفته ها و ماه های ظفرمندی بسیار بزرگ پس از اکتبر با این سهولت امکان یافتیم از ظفری به ظفر دیگری دست یابیم. و حال آنکه این موضوع فقط باین علت میسر شد که اوضاع و احوال بین المللی که بطرز خاصی جور شده بود موقتاً ما را از امپریالیسم مصون داشت. امپریالیسم فرصت پرداختن به ما را نداشت. بنظر ما نیز چنین رسید که ما را هم فرصت پرداختن به امپریالیسم نیست. ولی علت اینکه امپریالیستها فرصت پرداختن به ما را نداشتند فقط این بود که نیروی بسیار عظیم اجتماعی – سیاسی و جنگی امپریالیسم جهانی معاصر در این موقع در نتیجهٔ جنگ فیما بین، بدو گروه تقسیم شده بود. سباع امپریالیستی که به این مبارزه کشانده شده بودند، به وضع تصور ناپذیری دچار گشته و با مرگ دست بگریبان بودند بطوریکه هیچیک از این دو گروه نمیتوانست نیروی قابل توجهی برضد انقلاب روس متمرکز سازد. در ماه اکتبر ما درست با یکچنین لحظه ای مصادف شدیم: انقلاب ما – این موضوع پارادکس بنظر میرسد ولی حقیقت دارد – درست با لحظهٔ خجسته ای مصادف شد و آن هنگامی بود که مصائب بیسابقه ای بصورت امحاء میلیونها تن به اکثریت عظیم کشورهای امپریالیستی روآور شده بود و جنگ با مصائب بیسابقهٔ خود ملتها را زجر میداد و در چهارمین سال جنگ، کشورهای محارب به بن بست و سر دو راهی رسیده بودند و این مسئله بطور ابژکتیف به میان آمده بود که آیا مللی که دچار چنین وضعی

شده اند قادر به ادامه جنگ خواهند بود یا نه؟ فقط در پرتو اینکه انقلاب ما با چنین لحظه خجسته ای مصادف شد که در آن هیچیک از دو گروه عظیم درندگان نمیتوانستند فوراً حساب خود را با دیگری تصفیه کنند و یا علیه ما با دیگری متحد شوند \_ فقط از این لحظه در مناسبات سیاسی و اقتصادی بین المللی، انقلاب ما میتواند استفاده کند و استفاده کرد تا مارش ظفر نمون درخشان خود را در روسیه اروپائی انجام دهد، دامنه اشرا به فنلاند بکشاند و دست بکار آن شد که قفقاز و رومانی را مسخر خود سازد. فقط بدین علت است که در محافل پیشرو حزب ما کارکنانی حزبی از روشن فکران مافوق بشری پدید آمدند که شیفته این مارش ظفر نمون شدند و گفتند: ما از عهده امپریالیسم جهانی نیز بر می آئیم: اینجا هم کار با مارش ظفر نمون بانجام خواهد رسید: اینجا دشواری واقعی وجود ندارد. در همینجاست اختلاف نظر در مورد وضع عینی انقلاب روس که فقط از دشواری موقت امپریالیسم بین المللی استفاده نمود، زیرا ماشینی که میبایست، نظیر قطار راه آهنی که برضد ارابه دستی کوچک بحرکت می آید و آنرا درهم میشکنند، برضد ما بحرکت در آید، بعلت تصادم دو گروه غارتگر موقتاً دچار وقفه شد. آنجا و اینجا جنبش انقلابی در حال نمو بود، ولی این جنبش بدون استثناء در تمام کشورهای امپریالیستی اکثراً هنوز در مرحله شروع بود. نواخت تکامل آن بهیچوجه با نواخت ما شباهتی نداشت. برای کسانی که درباره موجبات اقتصادی انقلاب سوسیالیستی در اروپا غور می ورزیدند، ممکن نبود اینموضوع روشن نباشد که شروع کردن انقلاب در اروپا به مراتب دشوارتر از شروع آن در کشور ما و در کشور ما بمراتب سهلتر از شروع آن در اروپاست، ولی ادامه آن در کشور ما دشوارتر از آنجا خواهد بود. این وضع عینی باعث آن شد که ما مجبور شدیم از تند پیچ فوق العاده دشواری در مسیر تاریخ بگذریم. پس از مارش سراپا ظفر نمون اکتبر \_ نوامبر \_ دسامبر، که در جبهه داخلی ما علیه ضد انقلاب ما یعنی دشمنان حکومت شوروی انجام گرفت، نوبت برخورد با امپریالیسم اصلی بین المللی فرا رسید که با ما مناسباتی واقعاً خصمانه دارد. پس از دوران مارش ظفر نمون، ما با دوران فوق العاده دشوار و صعبی روبرو شدیم که البته خلاصی از آن با حرف و شعارهای درخشان، \_ هر قدر هم که این امر مطلوب باشد \_ ممکن نمیشد، زیرا در کشور پریشان ما توده های بینهایت خسته ای وجود داشتند و به مرحله ای رسیده بودند که دیگر ادامه جنگ بهیچوجه امکان نداشت و جنگ دردناک سه ساله آنها را چنان فرسوده بود که از نظر جنگی دیگر بهیچوجه قابل استفاده نبودند. حتی قبل از انقلاب اکتبر هم نمایندگان از توده های سرباز دیده ایم که به حزب بلشویکها متعلق نبودند و از گفتن این حقیقت در برابر تمام بورژوازی پروائی نداشتند که ارتش روس دیگر جنگ نخواهد کرد. این وضع ارتش بحران عظیمی بوجود آورد. کشور دهقانان خرده پا، کشوری که جنگ سازمانش را مختل ساخته و آنرا

بحالت بیسابقه ای دچار نموده، با وضع فوق العاده شاقی روبرو شده است: ارتش نداریم ولی ناچاریم در کنار سبعی که تا دندان مسلح و تاکنون درنده بوده و هست بزندگی خود ادامه دهیم و بدیهیست با تبلیغات دربارهٔ صلح بدون الحاق طلبی و بدون غرامات نمیشود ویرا تحت تأثیر قرار داد. یک جانور خانگی رام در کنار ببری خوابیده بود و میخواست ویرا قانع کند که صلح بدون الحاق طلبی و بدون غرامات باشد و حال آنکه چنین صلحی را فقط با حمله به ببر ممکن بود بدست آورد. صدرنشینان حزب ما – روشنفکران و بخشی از سازمانهای کارگری – کوشیدند مقدم بر همه با عبارت پردازی و دلیل تراشی خود را از چنین دورنمایی خلاص کنند و میگفتند: نباید اینطور بشود. این صلح دورنمایی بس تصور ناپذیر بود و ما که تاکنون با پرچمهای افراشته بسوی نبرد علنی می رفتیم و با بانک و فریاد بر تمام دشمنان فائق می آمدیم نمیتوانیم بگذشت تن در دهیم و شرایط موهنی را بپذیریم. هرگز. ما انقلابیونی بس گردنفراییم و مقدم بر هر چیز اعلام میداریم که: «آلمانی قادر بتعرض نخواهد بود».

این بود نخستین دلیل تراشی که این اشخاص خود را با آن تسلی میدادند. تاریخ اکنون ما را در وضع فوق العاده دشواری قرار داده است؛ ناچاریم در عین اشتغال به کار سازمانی بینهایت دشوار، یکسلسله شکستهای دردناکی را تحمل نمائیم. اگر در مقیاس جهانی – تاریخی به قضایا بنگریم، آنگاه هیچگونه شکی باقی نخواهد ماند که هر آینه انقلاب ما تنها بماند و هر آینه جنبش انقلابی در سایر کشورها وجود نداشته باشد امیدی به پیروزی نهائی انقلاب ما نخواهد بود. اگر ما تنها با یک حزب بلشویک دست بکار شدیم بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها در حال نضج است و لذا با وجود هرگونه دشواری که ما با آن روبرو شویم و هر گونه شکستی که در پیش داشته باشیم، باز عاقبت الامر – نه در بادی امر – انقلاب جهانی سوسیالیستی فرا خواهد رسید، – زیرا در کار آمدن است؛ به نضج خود خواهد رسید – زیرا در کار نضج یافتن است و نضج نیز خواهد یافت. تکرار میکنم؛ نجات ما از کلیه این دشواریها در فرا رسیدن انقلاب سراسر اروپاست. ما با اتکاء به این اصل که یک اصل کاملاً مجردیست و با پیروی از آن، باید مراقب باشیم که اصل مزبور به مرور زمان بیک عبارت بیروح بدل نشود زیرا هر اصل مجردی اگر آنرا بدون هیچگونه تجزیه و تحلیل بکار برند به عبارت صرف تبدیل میشود. اگر شما بگوئید در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب نهفته است و کسیکه بدین نکته پی نبرد سوسیالیست نیست – سخنی بدرست گفته اید. آری در پس هر اعتصابی انقلاب سوسیالیستی نهفته است. ولی اگر شما بگوئید هر اعتصابی گام مستقیمی است بسوی انقلاب سوسیالیستی، آنگاه یک عبارت بکلی توخالی گفته اید. این موضوع را ما «هر روز آزرگار» شنیده ایم و چنان دل را زده است که کارگران تمام این عبارات آنارشویستی را بدور انداختند زیرا اگر در اینموضوع شکی نیست که در پس هر

اعتصابی هیولای انقلاب سوسیالیستی نهفته است این نیز روشن است که ادعای اینکه گویا از هر اعتصابی میتوان پای به مرحله انقلاب نهاد نیز ادعای پوچی است. همانطور که اینموضوع کاملاً مسلم است که کلیه دشواریهای انقلاب ما تنها هنگامی برطرف خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی جهانی، که اکنون همه جا در حال نضج است، به نضج خود برسد – بهمان نسبت هم این ادعا بکلی پوچ است که ما باید هرگونه دشواری مشخص امروزی انقلاب خود را پنهان داشته و بگوئیم: «من تمام بنای حساب خود را روی جنبش سوسیالیستی بین المللی میگذارم و میتوانم هر حماقتی را مرتکب شوم». «لیبکنخت به مدد خواهد شتافت زیرا بهر حال پیروز خواهد شد». او چنان سازمان شگرفی خواهد داد و همه چیز را از پیش چنان معین خواهد کرد که بدست ما فقط شکلهای حاضر و آماده ای خواهد آمد، همچنانکه آموزش مارکسیستی حاضر و آماده ای را از اروپای غربی بدست آوردیم و در سایه همین عمل هم آموزش مزبور، میتوان گفت، در ظرف چند ماه در کشور ما پیروز گردید و حال آنکه برای پیروزی آن در اروپای غربی دهها سال لازم آمد. پس ماجراجویی کاملاً نابجائی است که اسلوب قدیمی یعنی حل مسئله مبارزه از طریق مارش ظفر نمون را در دوران تاریخی جدیدی بکار بریم که هم اکنون فرا رسیده و کسی را که در مقابل ما قرار داده کرنسکی و کورنیلف پوسیده نبوده بلکه درنده بین المللی یعنی امپریالیسم آلمان است که در آنجا انقلاب تازه در حال نضج است ولی عیان است که هنوز به نضج کامل خود نرسیده است. ادعای اینکه دشمن جرئت تعرض علیه انقلاب را نخواهد داشت نیز از نوع همین ماجراجویی بود. مذاکرات برست در چنان لحظه ای نبود که ما به قبول هرگونه شرایط صلح مجبور باشیم. تناسب عینی قوا حاکی از آن بود که بدست آوردن تنفس کافی نخواهد بود. مذاکرات برست میبایست اینموضوع را نشان داده باشد که آلمانها تعرض خواهند کرد و جامعه آلمان آنقدرها آستن انقلاب نیست که هم اکنون این انقلاب فرا رسد و نمیشود تقصیر را بگردن امپریالیستهای آلمان انداخت و گفت که رفتار آنها هنوز موجبات این انفجار و یا، بقول دوستان جوان ما که خود را چپ میخوانند، آنچنان وضعی را فراهم نساخته بود که در آن آلمانها قادر به تعرض نباشند. وقتی به آنها میگویند ما ارتش نداریم، ما مجبور بودیم نفرات را مرخص کنیم و در عین حال هم فراموش نمیکردیم که در جوار جانور خانگی رام ما ببر خوابیده است – آنها نمیخواهند اینموضوع را بفهمند. اگر ما مجبور شدیم ارتش را مرخص کنیم، اینرا هم فراموش نکردیم که با فرمان یکجانبه نیزه جا – نمیتوان به جنگ خاتمه داد.

بطور کلی چه شد که هیچ جریان، هیچ خط مشی و هیچ سازمانی در حزب ما با موضوع مرخص کردن ارتش مخالف نبود؟ مگر چه بر سر ما آمده بود – آیا ما بکلی عقل خود را ازدست داده بودیم؟ بهیچوجه. افسران غیر بلشویک، از همان قبل از اکتبر میگفتند که ارتش

قادر به جنگ نیست و برای مدت چند هفته هم نمیتوان آنرا در جبهه نگهداشت. اینموضوع پس از اکتبر برای هر شخصی که میخواست فاکت و واقعیت نامطبوع و تلخ را به بیند، و نمیخواست خود را پنهان کند و چشم خود را به بندد و با عبارات مغرورانه گریبان خود را خلاص نماید - واضح گردید. ارتش نیست و نگاهداشتن آن غیرممکن است. بهترین کاری که میتوان کرد مرخص نمودن هر چه زودتر آنست. این یک قسمت بیمار ارگانیسم است که زجرهای ناشنوده ای را متحمل شده و محرومیت‌های جنگی که وی بدون آمادگی فنی داخل آن گردیده و با وضعی از آن خارج شد که در برابر هر تعرضی دچار سراسیمگی میشود، ویرا از پا در آورده است. نمیتوان افرادی را که متحمل یک چنین مصائب ناشنوده ای شده اند، بخاطر این امر مقصر دانست. سربازان، حتی در جریان نخستین دوران انقلاب روس، طی صدها قطعنامه با صراحت تمام میگفتند: «ما در خون غوطه وریم و قادر بجنگ نیستیم». ممکن بود پایان جنگ را مصنوعاً بتعویق انداخت، ممکن بود شیادی کرنسکی را انجام داد، ممکن بود پایان جنگ را برای مدت چند هفته بتاخیر انداخت، ولی واقعیت عینی راه خود را هموار میکرد. این یک قسمت بیمار ارگانیسم دولت روسیه است که نمیتواند بیش از این مشقات این جنگ را تحمل نماید. هر چه سریعتر آنرا مرخص نمائیم، هر چه این قسمت سریعتر در بین قسمت‌هایی که هنوز آنقدرها بیمار نیست حل شود، بهمان نسبت هم کشور زودتر خواهد توانست برای آزمایش‌های دشوار نوین آماده گردد. هنگامیکه، باتفاق آراء و بدون کوچکترین اعتراضی تصمیم ترخیص ارتش را، که از نقطه نظر حوادث خارجی تصمیمی بی معنی بود، اتخاذ میکردیم، احساس ما بر این منوال بود. این گام درستی بود. ما میگفتیم نگاهداشتن ارتش - توهم سبک‌مغزانه ایست. هر چه زودتر ارتش مرخص شود بهمان نسبت شفای تمام ارگانیسم اجتماعی من حیث المجموع، زودتر آغاز خواهد شد. بهمین جهت هم عبارت انقلابی: «آلمانها قادر به تعرض نیستند» که از آن عبارت دیگری ناشی میشد حاکی از اینکه: «ما میتوانیم جنگ را موقوف اعلام داریم. نه جنگ و نه امضای صلح» - اشتباه بسیار عمیق و پربها دادن بسیار تلخ و ناگواری به حوادث بود. ولی اگر آلمانها تعرض کنند چه؟ «خیر آنها قادر به تعرض نخواهند بود». ولی شما حق ندارید با سرنوشت انقلاب بین المللی بازی کنید بلکه میتوانید این مسئله مشخص را مطرح سازید که: آیا وقتی این لحظه فرا رسد شما دستیار امپریالیسم آلمان نخواهید شد؟ ولی ما که از اکتبر سال ۱۹۱۷ همه دفاع طلب شده ایم و دفاع از میهن را تصدیق داریم - همه میدانیم که با امپریالیستها نه در گفتار بلکه در کردار قطع رابطه نمودیم: قراردادهای سری را برهم زدیم، بورژوازی را در کشور خود مغلوب ساختیم و صلح شرافتمندانه آشکار را طوری پیشنهاد نمودیم که تمام خلقها میتوانند همه نیات ما را در عمل مشاهده کنند. چگونه افرادی که نظرشان جداً دفاع از جمهوری شوروی بود

میتوانستند باین ماجرا که ثمره های خود را ببار آورده است، تن در دهند؟ این یک واقعیت است، زیرا آن بحران سختی که حزب ما، بمناسبت تشکیل اپوزیسیون «چپ» در آن، دچارش گردیده، یکی از بزرگترین بحرانهایست که انقلاب روس میگذراند.

این بحران برطرف خواهد شد. نه حزب ما و نه انقلاب ما هیچیک بهیچوجه در این بحران ازپا در نخواهند آمد، گو اینکه در لحظه حاضر این امر کاملاً قریب الوقوع و کاملاً ممکن بود. تضمین اینکه ما در این مورد ازپا در نخواهیم آمد اینستکه، بجای طریقه قدیمی حل اختلافات فراکسیونی، یعنی طریقه توسل به کمیت فوق العاده ای نشریه و مباحثه و بحد کافی انشعاب. اکنون دیگر حوادث، طریقه نوینی را برای آموختن در اختیار افراد گذارده است. این شیوه – واریسی همه چیز طبق فاکت ها و حوادث و درسهای تاریخ جهانیست. شما میگوئید آلمانها قادر به تعرض نیستند. از تاکتیک شما اینموضوع نتیجه میشود که میتوان حالت جنگ را موقوف شده اعلام نمود. تاریخ به شما درس عبرت داد و بر این توهم خط بطلان کشید. آری، انقلاب آلمان رشد میکند، ولی نه آنطور که دل ما میخواهد، نه با آن سرعتی که باب طبع روشنفکران روسیه است، نه با آن نواختی که تاریخ ما در اکتبر بوجود آورد یعنی بدان شیوه که ما بهر شهری میرسیم حکومت شوروی اعلام میداریم و نه دهم کارگران پس از چند روز بجانب ما می آیند. انقلاب آلمان بدبختیش اینستکه نمیتواند با این سرعت گام بر دارد. حال ببینیم کی باید روی دیگری حساب کند: ما روی انقلاب آلمان یا انقلاب آلمان روی ما؟ شما دلتان میخواست که انقلاب آلمان روی شما حساب کند، ولی تاریخ بشما درس عبرت داد. آری این درس است، زیرا این یک حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب آلمان نابودیم، – شاید این امر در پطروگراد یا مسکو روی ندهد، بلکه در ولادیوستک و در نقاط دورتری رخ دهد که شاید ما مجبور باشیم نیروهای خود را بدانجا نقل مکان دهیم و شاید مسافت تا آن نقاط بیش از مسافت از پطروگراد تا مسکو باشد، ولی بهرحال باوجود تمام تبدلات ممکنه و متصوره، اگر انقلاب آلمان فرا نرسد، ما نابود خواهیم شد. مع الوصف این موضوع ذره ای اطمینان ما را به اینکه باید بتوانیم دشوارترین وضع را بدون لافزنی تحمل نمائیم، متزلزل نمیسازد.

انقلاب به آن زودی که ما انتظار داشتیم فرا نخواهد رسید. اینموضوع را تاریخ ثابت کرده و باید توانست آنرا، بمثابه یک واقعیت، در نظر گرفت، باید توانست این نکته را بحساب آورد که انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرو نمیتواند به آسانی انقلاب روسیه – یعنی کشور نیکلا و راسپوتین – آغاز گردد، و آنهم هنگامیکه برای بخش عظیمی از اهالی کاملاً علی السویه بود چه ملتگاهی در اطراف و اکناف آن زندگی میکنند و چه حوادثی در آنجا رخ میدهد. شروع انقلاب در چنین کشوری آسان بود – این بمعنای برداشتن پر کاهی بود.

ولی شروع بدون تدارک انقلاب در کشوری که سرمایه داری در آن تکامل یافته و به عادیترین افراد هم فرهنگ دموکراتیک و تربیت تشکیلاتی داده است – عملی نادرست و بی معنی است. اینجا ما تازه به دوران دردناک آغاز انقلابهای سوسیالیستی نزدیک میشویم. این یک واقعیت است. ما نمیدانیم و هیچکس هم نمیداند، شاید انقلاب پس از چند هفته و حتی پس از چند روز پیروز شود – این امر کاملاً ممکن است –، ولی بنای حساب را نمیتوان روی اینموضوع گذارد. باید برای دشواریهای خارق العاده و شکستهای بی اندازه سختی که جنبه ناگزیر دارد آماده بود، زیرا در اروپا هنوز انقلاب آغاز نشده است، گو اینکه ممکن است فردا آغاز شود و هنگامی هم که آغاز شد، بدیهیست دیگر شک و تردید ما را رنج نخواهد داد و دیگر مسائل مربوط به جنگ انقلابی مطرح نخواهد بود و تنها یک مارش سراپا ظفر نمون باقی خواهد ماند. این امر خواهد شد، و حتماً هم خواهد شد، ولی هنوز نشده است. این واقعیت ساده ایست که تاریخ به ما آموخته و از آن گزندی بس دردناک دیده ایم و یک گزند دیده هم بدو گزند نادیده بیارزد. لذا من برآنم که پس از آنکه تاریخ ما را به مکافات این امیدواری، که آلمانها قادر بتعرض نخواهند بود و میتوان به «هورا» مستظهر بود، گزندی بس دردناک رساند، این درس در سایه وجود سازمانهای شوروی ما خیلی زود در اذهان توده های تمام روسیه شوروی رخنه خواهد کرد. آنها همه در جنب و جوشند، خود را حاضر میکنند، برای کنگره تدارک می بینند، قطعنامه صادر میکنند و در اطراف آنچه رخ داده است تعمق مینمایند. مشاجرات کنونی ما، مشاجرات قدیمی ماقبل انقلاب نیست که در درون محافل محدود حزبی باقی میماند، بلکه تمام تصمیمات در معرض بحث و مذاکره توده ها قرار میگیرد که خواستار آند تا صحت این تصمیمات با تجربه و عمل واری شود و هرگز اجازه نمیدهند با نقطهای سطحی مجذوبشان سازند، اجازه نمیدهند از راهیکه سیر ابرکتیف حوادث مقرر میدارد منحرفشان نمایند. البته اگر شما با روشنفکر یا بلشویک چپ روبرو باشید میتوان با گفتار از قید دشواریهایی که در برابر ما قرار دارد خلاص شد: چنین کسی البته با گفتار میتواند از مسائلی نظیر اینکه ارتش نیست و انقلاب آلمان فرا نرسیده است، گریبان خلاص کند. ولی توده ها عبارتند از میلیونها – و سیاست هم از آنجائی سرچشمه میگیرد که میلیونها در آنجا هستند، نه از آنجائی که هزارها هستند، بلکه از آنجائی که میلیونها هستند، سیاست جدی فقط از آنجا سرچشمه میگیرد، – این میلیونها میدانند ارتش یعنی چه و سربازانی را که از جبهه باز گشته اند، دیده اند. اگر افراد جداگانه را در نظر نگرفته، بلکه توده حقیقی را در نظر بگیریم، آنگاه آنها میدانند که ما قادر به جنگ نیستیم و هر فردی، آنچه را که قابل تصور بوده، در جبهه متحمل شده است. توده باین حقیقت پی برده که اگر ارتش نباشد و در جوار شما درنده ای خوابیده باشد شما مجبورید قرارداد صلح کاملاً شاق و

موهنی را امضاء کنید. مادامکه انقلاب پا بعرضه وجود نگذارده، مادامکه شما ارتش خود را بهبود نبخشیده اید و مادامکه این ارتش را بخانه های خود باز نگردانده اید، این امر ناگزیر است. تا آلمان بیمار شفا نخواهد یافت. درنده آلمانی را هم ما با «هورا» مغلوب نخواهیم کرد و آنطور که کرنسکی و کورنیلف را سرنگون کردیم، او را سرنگون نخواهیم ساخت. اینست درسی که توده ها بدون قید و شرط، بدون آن قید و شرطی گرفته اند، که بعضی افرادیکه میخواهند گریبان خود را از قید واقعیت تلخ خلاص کنند، میکوشیدند به آنها عرضه دارند.

ابتدا مارش سراپا ظفر نمون در اکتبر و نوامبر – سپس ناگهان انقلاب روس در ظرف چند هفته بدست درنده آلمانی درهم شکسته شد و این انقلاب حاضر شد شرایط صلح غارتگرانه را بپذیرد. آری چرخشهای تاریخ بسیار دشوار است، – در کشور ما تمام این چرخشها دشوار بوده است. هنگامیکه ما در سال ۱۹۰۷ قرارداد داخلی بینهایت ننگینی را با استولیپین امضاء کردیم و مجبور بودیم از آغل دومای استولیپین بگذریم و با امضای اوراق سلطنتی (۲۵۹) تعهداتی را به عهده خود میگرفتیم، عین همین وضع را در مقیاسی کوچکتر از مقیاس فعلی داشتیم. در آلمان افراد متعلق به بهترین پیش آهنگ انقلاب میگفتند (آنها هم کوچکترین تردیدی در حقانیت خود نداشتند): «ما انقلابیونی گردنفراییم، ما به انقلاب روس ایمان داریم، ما هرگز وارد مؤسسات علنی استولیپین نخواهیم شد». خواهید رفت. زندگی توده ها و تاریخ نیرومندتر از اطمینان دادنهای شماست. نمیخواهید بروید، در آنصورت تاریخ شما را وادار خواهد کرد. اینها افراد بسیار چپی بودند که در اولین چرخش تاریخ از فراکسیون آنها جز دود چیزی باقی نماند. اگر ما توانستیم انقلابی باقی مانیم و در شرایط پرمشقتی کار کنیم و باز هم از اینوضع خارج شویم، اکنون نیز میتوانیم خارج شویم، زیرا این هوی وهوس ما نیست، بلکه ناگزیری عینی است که در یک کشور بکلی ورشکست ایجاد شده و علتش هم این است که انقلاب اروپا، علی رغم تمایل ما، جرئت تأخیر نموده و امپریالیسم آلمان، علی رغم تمایل ما، جرئت تعرض کرده است.

اینجا باید عقب نشینی را بلد بود. با عبارت پردازی نمیتوان واقعیت تلخ و اندوهبار را از خویش نهفت. باید گفت: خدا کند بتوانیم بطور نیمه منظمی عقب نشینی کنیم. بطور منظم که ما قادر بعقب نشینی نیستیم، خدا کند بتوانیم بطور نیمه منظمی عقب نشینی کنیم و اندک فرصتی بدست آوریم تا قسمت بیمار بدن ما ولو اندکی هم شده شفا یابد. بدن من حیث المجموع سالم است و بر بیماری فائق خواهد آمد. ولی نمیتوان طلب کرد که فوراً و آنآ بر آن فائق آید، نمیتوان ارتش در حال فرار را متوقف ساخت. وقتی من بیکی از دوستان جوانان که مایل بود چپ باشد میگفتم: رفیق به جبهه بروید و به بینید آنجا در ارتش چه خبر است، از این پیشنهاد من رنجید و گفت: «میخواهند ما را تبعید کنند تا ما اینجا بنفع اصول عالیه

جنگ انقلابی تبلیغ نکنیم». و حال اینکه منظور من از این پیشنهاد بهیچوجه تبعید دشمنان فراکسیونی نبود: این پیشنهادی بود برای اینکه بروند به بیند ارتش با چه طرز ناشنوده ای شروع بفرار نموده است. سابقاً هم ما اینرا میدانستیم، سابقاً هم نمیشد این واقعیت را نادیده انگاشت که کار فساد بحد ناشنوده ای رسیده و حتی توپهای ما به پیشیزی به آلمانیها فروخته میشود. اینرا ما میدانستیم، چنانچه اکنون هم میدانیم که ارتش را نمیتوان نگهداشت و بهانه جوئی حاکی از اینکه آلمانی تعرض نخواهد کرد بزرگترین ماجراجوئی بود. اگر انقلاب اروپائی تأخیر کند، سختترین شکستها در انتظار ماست، زیرا ما ارتش نداریم، سازمان نداریم و این دو مشکل را هم اکنون نمیتوان حل کرد. اگر تو نمیتوانی خود را دمساز نمائی، اگر برای خزیده رفتن روی شکم و در گل ولای آمادگی نداری، در اینصورت انقلابی نبوده و یاوه گو هستی و اگر من پیشنهاد خزیده رفتن میکنم باین علت نیست که از آن خوشم می آید، بلکه باینعلت است که راه دیگری وجود ندارد. زیرا سیر تاریخ باین طرز مطبوع نبوده است که انقلاب در آن واحد در همه جا نضج یابد.

جریان کار اینست که جنگ داخلی بمشابه آزمایشی برای تصادم با امپریالیسم آغاز گشت و این آزمایش ثابت کرد که امپریالیسم بکلی پوسیده است و عناصر پرولتاری در داخل هر ارتش پیا میخیزند. آری ما انقلاب بین المللی جهانی را خواهیم دید ولی عجالتاً این جز یک افسانه بسیار شیرین و بسیار زیبا چیز دیگری نیست – من بخوبی میدانم که عشق به افسانه های زیبا از مختصات کودکان است. ولی من سؤال میکنم: آیا انقلابی جدی هم باید به افسانه باور کند؟ در هر افسانه ای عناصری از واقعیت وجود دارد: اگر شما برای کودکان افسانه ای بگوئید که در آن خروس و گربه بزبان انسانی گفتگو نکنند آنها علاقه ای به آن نشان نخواهند داد. همینطور هم اگر به مردم گفته شود جنگ داخلی در آلمان فرا خواهد رسید و در عین حال تضمین داده شود که، بجای تصادم با امپریالیسم، انقلاب بین المللی در خود میدان نبرد انجام خواهد یافت مردم خواهند گفت شما فریب میدهید. با این عمل شما از خلال دشواریهایی که تاریخ عرضه داشته تنها در استنباط خود و در تمایلات خود میگذرید. البته خیلی خوب خواهد بود اگر پرولتاریای آلمان قادر به برآمد باشد. ولی آیا شما این را سنجیده اید، آیا آلتی را یافته اید که با آن معلوم کنید انقلاب آلمان در فلان روز معین پا بعرصه وجود خواهد نهاد؟ خیر، شما اینرا نمیدانید و ما هم نمیدانیم. شما همه چیز را در معرض برد و باخت میگذارید. اگر انقلاب پا بعرصه وجود گذارد در آنصورت همه چیز نجات خواهد یافت. البته! ولی، اگر آنطور که ما مایلیم، عمل نکرد و آمد و فردا پیروز نشد – آنوقت چه؟ آنوقت توده به شما خواهد گفت: شما ماجراجویانه رفتار کردید – شما بنای حساب خود را بر این سیر مسعود حوادث گذاردید که به وقوع نه پیوست، شما بیمصرفی خود را

برای وضعی که بجای انقلاب بین المللی به پیش آمده نشان دادید، — همان انقلابی که ناگزیر فرا خواهد رسید ولی عجالاً هنوز به نضح خود نرسیده است.

دوران شکستهای بسیار شدیدی فرا رسید که از طرف امپریالیسم سرپا مسلح به کشوری وارد میشد که ارتش خود را مرخص نموده و مجبور بود مرخص کند. آنچه من پیشگویی میکردم کاملاً به حقیقت پیوست: بجای صلح برست، ما صلح به مراتب موهن تری را بدست آوردیم که گناه آن بگردن کسانی است که صلح اولی را قبول نمیکردند. ما میدانستیم که ارتش مسبب انعقاد قرارداد صلح با امپریالیسم شده است. بالنتیجه ما با هوفمان (۲۶۰) گرد یک میز نشسته بودیم نه با لیبگنخت — معهدا به انقلاب آلمان کمک کردیم. ولی شما الان به امپریالیسم آلمان کمک میکنید، زیرا میلیونها ثروت خود و توپها و گلوله های خود را از دست دادید و این موضوع را هر کس که وضعیت بکلی غیر قابل تصور ارتش را دیده بود می بایست پیش گوئی کرده باشد. هر شخص باوجدانی در جبهه میگفت در صورت کوچکترین تعرض آلمانها ما بطور ناگزیر و حتمی نابود خواهیم شد. ما در ظرف چند روز طعمه خصم شدیم.

ما با گرفتن این درس، انشعاب و بحران خود را، هر قدر هم که این بیماری سخت باشد برطرف خواهیم نمود، زیرا متفق بمراتب مطمئن تر یعنی انقلاب جهانی به کمک ما خواهد آمد. وقتی به ما میگویند این صلح تیلزیت مآبانه، این صلح ناشنوده، این صلح موهن تر و غارتگرانه تر از صلح برست باید تصویب شود یا نه من جواب میدهم: بدون شک آری. ما باید این عمل را انجام دهیم، زیرا ما از نظر توده ها به قضایا مینگریم. کوشش برای اینکه تاکتیک اکتبر — نوامبر، که در درون یک کشور عملی میشد و مربوط به دوران ظفرنمائی انقلاب بود، به کمک پندار ما بر جریان حوادث انقلاب جهانی منطبق شود — کوششی است محکوم به ناکامی. وقتی میگویند تنفس در حکم پنداری بیش نیست، وقتی روزنامه موسوم به «کمونیست» — که عنوانش باید از کلمه کمون مشتق شده باشد — ستون پشت ستون پر میکند و میکوشد تئوری تنفس را رد کند آنوقت میگوییم: من خیلی تصادمات و انشعابات فراکسیونی دیده ام و از این لحاظ تجربه فراوانی دارم، ولی باید بگویم بر من روشن است که با شیوه قدیمی یعنی از طریق انشعابات حزبی فراکسیونی — این بیماری علاج نخواهد شد، زیرا زندگی آنرا زودتر علاج خواهد کرد. زندگی بسیار سریع گام برمیدارد. از این لحاظ بسیار عالی عمل مینماید. تاریخ با چنان سرعتی لکوموتیو زندگی را میراند که قبل از اینکه هیئت تحریریه روزنامه «کمونیست» فرصت انتشار شماره بعدی خود را بکند اکثریت کارگران در پطروگراد آغاز نومید شدن از ایده های وی را گذارده اند، زیرا زندگی نشان میدهد که تنفس واقعیت است. هم اکنون ما مشغول امضاء قرارداد صلحیم و تنفس بدست آورده ایم و از آن

برای دفاع از میهن بهتر استفاده مینمائیم، — زیرا اگر ما در حال جنگ بودیم، با آن ارتش سراسیمه و در حال فراری روبرو بودیم که لازم بود آنرا متوقف ساخت و رفقای ما نمیتوانند و نمیتوانستند متوقفش سازند، زیرا جنگ نیرومندتر از موعظه و دهها هزار استدلال است. آنها که وضعیت عینی را درک نکرده اند، ارتش را هم نمیتوانند متوقف سازند و متوقف نمیساختند. این ارتش بیمار، تمامی ارگانیسیم را بیمار ساخته بود و ما متحمل شکست ناشنوده جدید و ضربت جدیدی از طرف امپریالیسم آلمان بر انقلاب شدیم و این یک ضربت سخت بود زیرا ما سبکمغزانه خود را در معرض ضربات امپریالیسم قرار دادیم. ضمناً ما از این تنفس برای این استفاده خواهیم کرد که مردم را متقاعد کنیم متحد شوند و به پیکار برخیزند و بکارگران و دهقانان روس بگوئیم «خود انضباطی و انضباط اکیدی بوجود آورید زیرا در غیر اینصورت کماکان در زیر چکمه آلمانها خواهید ماند، و تا زمانیکه مردم یاد نگرفته اند چگونه مبارزه کنند و ارتشی بوجود آورند که فرار نکرده بلکه قادر باشد بزجرهای ناشنوده تن در دهد ناگزیر در زیر این چکمه باقی خواهید بود». این یک امر ناگزیر است زیرا انقلاب آلمان هنوز فرا نرسیده و نمیتوان تضمین کرد فردا فرا خواهد رسید.

باینجهت است که تئوری تنفس که «کمونیست» با سیلی از مقاله بکلی آنرا رد میکند، بتوسط خود زندگی بمیان کشیده میشود. هر کس می بیند که تنفس بدست آمده است و هر کس از آن استفاده میکند. ما تصور میکردیم پطروگراد را در ظرف چند روز ازدست خواهیم داد و این هنگامی بود که نیروهای آلمانی، ضمن پیشروی، به چند منزلی شهر رسیده بودند و بهترین ناویان و کارگران کارخانه پوتیلف با وجود تمام شور و هیجان عظیم خود، تنها مانده بودند و آشفتگی بیسابقه و سراسیمگی ایجاد شده بود و همین هم ارتش را وادار کرده بود تا گاتچینا فرار کند و ما در وضعی بودیم که نقاط تسلیم نشده را پس میگرفتیم. ضمناً در اینمورد جریان بدینمنوال بود که تلگرافچی به ایستگاه می آمد و پشت دستگاه می نشست و تلگراف میکرد: «هیچ آلمانی وجود ندارد. ایستگاه در اشغال ماست». پس از چند ساعت از کمیساریای راه با تلفن به من اطلاع داده میشد که «ایستگاه بعدی اشغال شده و ما به یامبورگ نزدیک میشویم. هیچ آلمانی وجود ندارد. تلگرافچی جای خود را اشغال میکند». این بود وضعی که ما داشتیم. بدینمنوال بود تاریخچه واقعی جنگ یازده روزه. این جریان را ناویان و کارگران کارخانه پوتیلف برای ما توصیف کردند. باید آنها را به کنگره شوراها خواند. بگذار آنها حقیقت را بیان دارند. این حقیقتی است بی اندازه تلخ، دل آزار، و دردناک و موهن ولی صدمه بار سودمندتر، زیرا مردم روس آنرا درک میکنند.

من مخالفتی ندارم که به مسئله انقلاب بین المللی در خود میدان نبرد دل به بندند زیرا این انقلاب فرا خواهد رسید. همه چیز بنوبه خود فرا میرسد، ولی اکنون به خود انضباطی

پیردازید، بهر قیمتی شده به اطاعت تن در دهید تا یک نظم نمونه وار بدست آید و کارگران هر روز ولو یکساعت هم شده تعلیم نبرد بگیرند. این کمی مشکلتر از نقل یک قصه زیبا است. ولی این الآن لازم است، با این عمل شما بانقلاب آلمان و انقلاب بین المللی کمک میکنید. ما از این مطلب که چند روز به ما تنفس داده اند خبر نداریم ولی چنین تنفسی داده شده است. باید هر چه زودتر ارتش را مرخص کرد، زیرا این عضو بیمار است و اما عجالتاً ما بانقلاب فنلاند کمک خواهیم کرد(۲۶۱).

آری، البته ما قرارداد را نقض میکنیم، ما تاکنون ۳۰-۴۰ بار آنرا نقض کرده ایم. فقط کودکان ممکنست نفهمند، در عصری که دوران دردناک و طولانی رهایی که حکومت شوروی را بوجود آورده و آنرا به ۳ پله تکامل خود ارتقاء داده است فرا میرسد، باید به مبارزه طولانی و محتاطانه ای پرداخت. قرارداد ننگین صلح موجب قیام میگردد ولی وقتی رفقای روزنامه «کمونیست» در باره جنگ احتجاج میکنند از احساسات مدد میطلبند و فراموش مینمایند که مردم دیگر مشتتهایشان گره شده زیرا کودکان غرقه بخون در برابر خود دیده اند. آنها چه میگویند؟ میگویند: «انقلابی آگاه هرگز این وضع را تحمل نخواهد کرد و زیر بار این ننگ نخواهد رفت». روزنامه آنها عنوان «کمونیست» دارد ولی باید عنوان «اشلاختیچ(۲۵\*)» داشته باشد، زیرا با نظر همان اشلاختیچ به قضیه می نگرد که در حین مرگ شمشیر بدست با حالتی مطمئن گفت: «صلح - ننگ است و جنگ - شرف و افتخار». آنها از نظرگاه اشلاختیچ قضاوت میکنند، ولی من - از نظر گاه دهقان.

اگر من هنگامیکه ارتش فرار میکند، و نمیتواند فرار نکند مگر اینکه هزاران نفر تلفات بدهد، - صلح را انتخاب میکنم، برای اینستکه کارها خرابتر نشود. مگر قرارداد بستن ننگ است؟ هر دهقان و کارگر جدی به من حق میدهد، زیرا آنها میفهمند که صلح وسیله ایست برای تجمع قوا. تاریخ رهایی آلمانها را از قید ناپلئون پس از صلح تیلزیت بیاد دارد - من چندین بار باینموضوع استناد ورزیده ام؛ من عمداً صلح را تیلزیت مآبانه نامیدم، هر چند ما آنچه را که در آن بود امضاء نکرده ایم، یعنی متعهد نشدیم لشگریان خود را برای استیلای بر خلقهای دیگر به استیلاگر کمک بدهیم، - و حال آنکه تاریخ کار را باینجاها هم کشانده است و اگر ما فقط بانقلاب بین المللی در خود میدان نبرد امید بندیم، در مورد ما هم کار به همینجا منجر خواهد شد. زنده که تاریخ شما را به قبول این شکل بردگی جنگی وادار نسازد. و مادامکه انقلاب سوسیالیستی در کلیه کشورها پیروز نشده است امکان آن هست که جمهوری شوروی به بردگی دچار شود. ناپلئون در تیلزیت آلمانها را به قبول شرایط بینهایت ننگین صلح وادار نمود. در آنجا جریان طوری بود که چند بار صلح منعقد شد. هوفمان آترمان - یعنی ناپلئون - مچ آلمانها را بهنگام نقض صلح میگرفت، مچ ما را هم هوفمان در همین

مورد خواهد گرفت. منتها ما میکوشیم که باین زودی نگیرد.

جنگ اخیر درسی تلخ و دردناک ولی جدی به مردم روس داد تا خود را متشکل سازند، با انضباط شوند، اطاعت نمایند و چنان انضباطی بوجود آورند که نمونه باشد. از آلمانی انضباط بیاموزید والا ما ملتی فنا شده و برای همیشه در بند بردگی خواهیم بود.

سیر تاریخ اینطور و فقط اینطور بوده است. تاریخ در گوش ما میخواند: صلح تنفسی است برای جنگ، جنگ شیوه ایست برای بدست آوردن صلح کما بیش بهتر یا بدتر. در برست تناسب قوا مطابقت داشت با صلحی که طرف مغلوب باید قبول کند ولی این صلح خفت بار نبود. در پسکف تناسب قوا با صلح ننگین و خفت بارتتری مطابقت داشت ولی در پطروگراد و مسکو یعنی در مرحله بعدی، قرارداد صلحی را به ما تحمیل خواهند کرد که چهار بار خفت بارتتر خواهد بود. ما حرفی را که دوستان جوان مسکوئی (۲۶۲) به ما میزدند نخواهیم زد یعنی نخواهیم گفت که حکومت شوروی فقط شکل است، ما نخواهیم گفت که برای خاطر فلان یا بهمان اصول انقلابی میتوان مضمون را فدا کرد، ولی ما خواهیم گفت: بگذار مردم روس بفهمند که باید با انضباط شوند، متشکل گردند، در چنین صورتی آنها میتوانند تمام صلح های نظیر تیلزیت را تحمل نمایند. تمام تاریخ جنگهای رهائی بخش به ما نشان میدهد که هر وقت این جنگ ها توده های وسیع را فرا می گرفت رهائی هم بسرعت فرا میرسید. ما میگوئیم: اگر سیر تاریخ باینطریق است پس ما باید از صلح بگذریم و به جنگ باز گردیم، و این امر شاید هم در همین روزها پیش آید. هر فردی باید آماده باشد. اگر آنچه در تمام روزنامه ها گفته میشود صحیح باشد یعنی شهر ناروا سقوط نکرده باشد، آنگاه من ذره ای تردید ندارم که آلمانها در پشت ناروا خود را آماده مینمایند، و بهر حال آلمانها اگر در ناروا هم نباشند، در حوالی ناروا، اگر در پسکف هم نباشند، در حوالی پسکف ارتش منظم و راه آهن خود را آماده میکنند تا با پرش بعدی خود پطروگراد را اشغال نمایند. این جانور خوب می پرد. او اینموضوع را نشان داد. او یکبار دیگر هم خواهد پرید. در اینموضوع ذره ای جای تردید نیست. باینجهت باید آماده بود، باید بجای لاف زدن توانست حتی یکروز هم شده تنفس بدست آورد. زیرا حتی از یکروز هم میتوان برای تخلیه پطروگراد، که سقوط آن برای صدها هزار پرولتار ما ببهای مصائب ناشنوده ای تمام خواهد شد، استفاده نمود. من باز هم میگویم که حاضرم و وظیفه خود میشمرم قراردادی بیست بار و صد بار خفت بارتتر از این را امضاء کنم تا برای تخلیه پطروگراد ولو چند روز هم شده وقت بدست آورم، زیرا با این عمل رنج کارگران را، که در غیر اینصورت ممکن است در زیر یوغ آلمانها بیفتند، تخفیف میدهم و نیز امر خارج کردن آن مواد و باروت و غیره را که برای ما لازمند تسهیل میکنم، زیرا من دفاع طلبم و معتقد به آماده کردن ارتش هستم — ولو این امر در دور افتاده ترین نقاط پشت

جبهه که هم اکنون ارتش مرخص شده بیمار فعلی در آنجا تحت معالجه است، انجام گیرد. ما میدانیم تنفس چگونه خواهد بود، ما میکوشیم فرصت بدست آوریم. ممکن است تنفس مدت بیشتری دوام یابد و ممکن هم هست فقط چند روز طول بکشد. هیچ چیز بعید نیست، اینموضوع را هیچکس نمیداند و نمیتواند بداند، زیرا تمام دول معظم گرفتار و در مضیقه اند و مجبورند در چندین جبهه پیکار نمایند. تعیین کننده روش هوفمان از یکطرف اینستکه او میخواهد جمهوری شوروی را در هم شکند، از طرف دیگر اینستکه او در چندین جبهه درگیر جنگ است و از طرف سوم اینستکه در آلمان انقلاب نضج میگیرد و نمو می یابد و هوفمان اینموضوع را میداند و، برخلاف آنچه ادعا میکنند، نمیتواند در همین لحظه پطروگراد و مسکو را بگیرد. ولی او میتواند این کار را فردا بکند و این کاملاً ممکن است. من تکرار میکنم در چنین لحظه ای که بیماری ارتش واقعیتی است عیان و ما از هر لحظه ای استفاده میکنیم تا بهر قیمتی شده ولو برای یک روز هم شده تنفس بدست آوریم، هر فرد انقلابی جدی که با توده ها مربوط است و میداند جنگ یعنی چه و توده یعنی چه باید این ارتش را با انضباط نماید، باید به جراحات وی التیام بخشد و بکوشد برای جنگ جدید بپایش دارد، - هر فرد انقلابی از اینقبیل، به ما حق خواهد داد و هرگونه قرارداد ننگینی را صحیح خواهد دانست، زیرا این عمل بنفع انقلاب پرولتاری و نو ساختن روسیه و نجات آن از عضو بیمار است. ما، با امضای این قرارداد صلح، همانگونه که هر شخص دارای عقل سلیم میفهمد، انقلاب کارگری خود را موقوف نمیسازیم؛ هر کس میفهمد که ما، با امضای قرارداد صلح با آلمانها، کمک جنگی خود را موقوف نمیکنیم؛ ما برای فنلاندها اسلحه میفرستیم نه آتریادهائی که بیمصرف از کار در می آیند.

شاید ما به جنگ تن در دهیم؛ شاید فردا مسکو را هم از دست بدهیم ولی بعد به تعرض پردازیم و با سپاه خود بر ارتش دشمن بتازیم - بشرط آنکه در روحیه مردم تحول پدید آید، همان تحولی که اکنون در حال نضج است، شاید هم برای انجام آن وقت زیادی لازم باشد ولی آزمانی فرا خواهد رسید که توده های وسیع چیز دیگری جز آنچه که امروز میگویند خواهند گفت. من مجبورم ولو شاق ترین صلح ها را بپذیرم زیرا نمیتوانم بخود بگویم چنین زمانی رسیده است. هنگامیکه زمان نو ساختن فرا رسید، آنوقت همه این موضوع را حس خواهند کرد و خواهند دید که فرد روس احمق نیست؛ او می بیند و میفهمد که باید تحمل نماید و این شعار باید عملی شود، - همین موضوع است که وظیفه عمده کنگره حزبی ما و کنگره شوراه را تشکیل میدهد.

باید کار کردن در طریق جدید را بلد بود. این کاریست به مراتب صعبتتر ولی بهیچوجه عاری از امید نیست. این کار بهیچوجه حکومت شوروی را نابود نخواهد کرد ولی بشرط اینکه

ما خود با یک ماجراجوئی کاملاً سفیهانه آنرا نابود نسازیم. زمانی خواهد رسید که مردم خواهند گفت: من بیش از این اجازه نمیدهم مرا عذاب دهند. ولی این در صورتی میتواند رخ دهد که ما باین ماجراجوئی تن در ندهیم و بتوانیم در شرایط صعب و با وجود قرارداد بینهایت خفت باری، که چند روز پیش امضاء نمودیم، کار کنیم، زیرا با جنگ تنها و با قرارداد صلح تنها، این بحران تاریخی برطرف نخواهد شد. خلق آلمان در سال ۱۸۰۷، یعنی هنگامیکه قرارداد صلح تیلزیت را پس از چندین قرارداد صلح خفت باری، که هر یک تبدیل به تنفسی برای خفت جدید و نقض جدید میگردید، امضاء نمود، سازمان سلطنتی بدست و پایش پیچیده بود. ولی سازمان شوروی توده ها وظیفه ما را آسان خواهد کرد.

شعار ما باید یک چیز باشد و آن آموختن فن جنگ بطور بایسته و شایسته و برقراری نظم در راه های آهن است. بدون راه آهن، جنگ انقلابی سوسیالیستی، زیان بخش ترین خیانت هاست. باید نظم ایجاد نمود و باید تمام آن انرژی و تمام آن قدرتی را که ایجاد کننده بهترین چیزهای انقلاب است، بوجود آورد.

حال که به شما تنفس داده شده، حتی برای یکساعت هم باشد آنرا برابئید و به کمک آن با نقاط دور دست پشت جبهه تماس برقرار سازید و ارتش های جدیدی در آنجا تشکیل دهید. توهماتی را که زندگی بخاطر آن شما را کیفر داد و از این هم بیشتر کیفر خواهد داد، بدور اندازید. در برابر ما عصر شکستهای سختی نمودار میگردد و هم اکنون فرا رسیده است، باید توانست آن را بحساب آورد، باید برای یک کار مصرانه در شرایط غیر علنی و بردگی عیان در خدمت آلمانها آماده بود: هیچ دلیلی نیست این را رنگ آمیزی کنیم؛ این واقعاً یک صلح تیلزیت مآبانه است. اگر ما بتوانیم بدینسان عمل نمائیم، آنگاه علی رغم شکستها، با اطمینان مطلق میتوانیم بگوئیم پیروزی با ماست (کف زدنها).

تاریخ نخستین انتشار این اثر بزبان  
روسی: سال ۱۹۲۳ در کتاب: «کنگره»  
هفتم حزب کمونیست روسیه. شرح تند  
نویسی شده. ۶-۸ مارس سال ۱۹۱۸».

### ۳۳- وظیفه عمده این ایام

بی نوائی، با نوائی  
پرتوائی، ناتوان

ای گرامی مام میهن  
ای گرامی مام روس! (۲۶۲)

تاریخ بشر در این ایام یکی از بزرگترین و دشوارترین چرخش‌هایی را انجام میدهد که اهمیتی بی‌پایان داشته و – بدون ادنی مبالغه ای میتوان گفت – دارای اهمیت جهانی رهائی بخش است. این چرخشی است از جنگ به صلح؛ از جنگ بین درندگانی که میلیونها استثمارشونده و زحمتکش را بکشتارگاه میفرستند تا برای تقسیم غنائمی که نیرومندترین راهزنان غارت نموده اند، ترتیبات جدیدی برقرار سازند، – بجنگ ستمکشان علیه ستمگران، برای رهائی از یوغ سرمایه؛ این چرخشی است از آلام و مصائب بی پایان و گرسنگی و بهیمیت بسوی آینده‌تابناک جامعه کمونیستی و رفاه همگانی و صلح پایدار، – تعجب آور نیست که در تند پیچ ترین نقاط این چرخش تند، هنگامیکه بنای کهنه با غوغا و غریوی سهمگین درهم می شکند و فرو میریزد و در کنار آن با درد و رنجی وصف ناپذیر بنای نوین پدید می آید، به بعضی سرگیجه دست میدهد، برخی را یأس و نومیدی فرا میگیرد و پاره ای راه نجات از واقعیت را، که گاه بیش از حد تلخ است، در زیر پرده ای از عبارات زیبا و جذاب جستجو میکنند.

برای روسیه چنین پیش آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم بانقلاب کمونیستی، تندترین تند پیچ های تاریخ را ناظر بوده و بطرزی بس حاد و دردناک آنرا بگذرانند. ما در ظرف چند روز یکی از قدیمی ترین، مقتدرترین، وحشیانه ترین و ددمنشانه ترین رژیم های سلطنتی را منهدم ساختیم. ما در ظرف چند ماه مراحل را در رشته سازشکاری با بورژوازی و ریشه کن ساختن توهمات خرده بورژوازی طی کردیم که سایر کشورها برای طی آن دهها سال صرف کرده بودند. ما در ظرف چند هفته بورژوازی را سرنگون ساختیم و بر مقاومت آشکار وی در جنگ داخلی غالب آمدیم. ما با مارش پیروزمندانه و ظفر نمون بلشویسم سراسر یک کشور پهناور را طی کردیم. ما پائین ترین قشرهایی از توده های زحمتکش را که دستخوش ستم تزاریسم و بورژوازی بودند برای احراز آزادی و زندگی مستقل پیا داشتیم. ما جمهوری شوروی را، که نمونه جدید دولت و بطور غیر قابل قیاسی عالیتر و دموکراتیک تر از بهترین جمهوریهای پارلمانی بورژوازی است، معمول داشتیم و آنرا پایدار ساختیم. ما دیکتاتوری پرولتاریا را که مورد پشتیبانی دهقانان تهیدست است مستقر ساختیم و سیستم اصلاحات سوسیالیستی پردامنه ای را آغاز نهادیم. ما ایمان به قوای خویشتن را در قلوب میلیونها و میلیونها کارگر کلیه کشورها برانگیختیم و آتش شور و شوق را در درون آنان برافروختیم. ما صلاهی انقلاب بین المللی کارگری را همه جا در دادیم و از درندگان امپریالیست کلیه کشورها

هماورد خواستیم.

ولی درنده امپریالیست، با حمله خود به بی سلاحان، در ظرف چند روز ما را ب خاک انداخت. او ما را وادار نمود قرارداد صلح بینهایت شاق و خفت باریرا امضاء کنیم - و این بمشابه باجی بود در مقابل جسارتی که ما بخرج دادیم تا حتی برای کوتاهترین مدت هم شده، از منگنه آهنین جنگ امپریالیستی برون جهیم. درنده، روسیه را درهم میفشرد، مختنق میسازد و از هم میدرد و هرچه شبح انقلاب کارگری در کشور خود او خوف انگیزتر بی پای میخیزد با غیظ بیشتری این عمل را انجام میدهد.

ما در امضاء قرارداد صلح «تیلزیت» اجبار داشتیم. خود فریبی روا نیست. باید دلآوری داشت مستقیماً بدیده حقیقت تلخ و بی زیب و زیور نگرست. باید تمام آن ورطه شکست و تجزیه کشور و اسارت و خفتی را که اکنون ما را بدان سوق داده اند، کاملاً و تا عمق آن اندازه گیری کرد. هر چه ما اینرا واضحتر بفهمیم همانقدر هم اراده ما برای رهائی محکمتر، آبدیده تر و آهنین تر میگردد، مجاهدت ما برای وارستن مجدد از قید اسارت و تحصیل استقلال بیشتر میشود و عزم ما برای نیل باینمقصود که بهر قیمت شده سرزمین روس از حالت بی نوائی و ناتوانی برون آید و به تمام معنی پرتوان و بانوا شود، راسخ تر میگردد.

این کشور میتواند چنین وضعی را دارا شود، زیرا بهرحال برای ما بحد کافی میدان و ثروتهای طبیعی باقی مانده است تا همه را اگر بحد وفور هم نباشد لااقل بمقدار مکفی از لحاظ وسائل حیات تأمین کنیم. ما، هم از لحاظ ثروتهای طبیعی، هم از لحاظ ذخیره نیروهای انسانی و هم از لحاظ دامنه شگرفی که انقلاب کبیر به ایجادگری خلقی داده است، مصالح در اختیار داریم تا یک سرزمین روس واقعاً پرتوان و بانوا ایجاد کنیم.

مرز و بوم روس چنین هم خواهد شد، ولی باین شرط که هرگونه نومیدی و هرگونه عبارت پردازی را بدور افکند و دندان بهم فشرده تمام نیروی خود را متمرکز کند، هر عصبی را برتابد و هر عضله را بکشد و باین نکته پی برد که نجات فقط از آن راه انقلاب بین المللی سوسیالیستی ممکن است که ما در آن گام نهاده ایم. پیشروی در این راه بدون از دست دادن روحیه در قبال شکست، گرد آوردن سنگی از پس سنگ دیگر برای ریختن شالوده پایدار جامعه سوسیالیستی، فعالیت بدون وقفه در راه ایجاد انضباط و خود انضباطی و استحکام همه جائی تشکل، نظم، کاردانی، پرکاری، همکاری موزون نیروهای تمام خلق و حساب و کنترل همگانی در رشته تولید و توزیع محصولات - چنین است راه ایجاد قدرت جنگی و قدرت سوسیالیستی.

برازنده یک سوسیالیست حقیقی نیست که وقتی شکستی سخت بر وی وارد آمد کله شقی کند و یا اینکه دچار یأس و حرمان گردد. این صحیح نیست که گویا ما راه چاره ای نداریم.

جز اینکه بین مرگ «ننگین» (از نقطه نظر اشلیاختیچ)، یعنی صلح بسیار شاق، و مرگ «باشهامت» در یک نبرد نومیدانه یکی را انتخاب کنیم. این صحیح نیست که گویا ما با امضای قرارداد صلح «تیلزیت» به آرمان های خود یا بدوستان خود خیانت کرده ایم، ما بهیچ چیز و هیچکس خیانت نکرده ایم، هیچ دروغی را راست جلوه گر نساخته و آنرا پرده پوشی نکرده ایم، از یاری خود، با هر آنچه میتوانستیم و هر وسیله ای که در اختیار داشتیم، نسبت بهیچ دوست و هیچ رفیق روز بدبختی دریغ نورزیده ایم. سرداری که بقایای ارتش شکست خورده و یا ارتشی را، که در نتیجه فرار سراسیمه وار دچار بیماری شده، بعمق کشور میکشاند و از این عقب نشینی، درصورت لاعلاجی، با انعقاد یک قرارداد صلح بسیار شاق و بسیار خفت بار دفاع میکند، خیانتی نسبت به آن واحدهای ارتش که سردار قادر نیست به آنها کمک کند و دشمن رابطه آنها را قطع کرده است، مرتکب نمیشود. چنین سرداری وظیفه خود را اجرا میکند که برای نجات آنچه هنوز میتوان نجات داد راه منحصر بفردی انتخاب مینماید، به ماجراجویی تن در نمیدهد، حقیقت تلخ را در برابر مردم آرایش نمیدهد، «مکان از دست میدهد تا زمان بدست آورد»، از هرگونه تنفسی، حتی حداقل آن، استفاده میکند تا نیرو گرد آورد و بارتشی که دچار بیماری تلاشی و از دست دادن روحیه شده است امکان نفس تازه کردن یا شفا یافتن بدهد.

ما قرارداد صلح «تیلزیت» را امضاء کردیم. هنگامیکه ناپلئون اول پروس را در سال ۱۸۰۷ بامضای قرارداد صلح تیلزیت مجبور نمود، این استیلاگر تمام ارتش های آلمانها را درهم شکسته بود، پایتخت و تمام شهرهای بزرگ را اشغال کرده بود، از خود پلیس دائر نموده بود، مغلوبین را مجبور ساخته بود، برای اینکه استیلاگر بتواند به جنگهای یغماگرانه جدیدی دست بزند، سپاههای کمکی بدهد و با انعقاد پیمان اتحاد با یکدسته از دولتهای آلمانی علیه دولتهای آلمانی دیگر، کشور آلمان را قطعه قطعه کرده بود. با تمام این اوصاف، حتی پس از یک چنین صلحی هم مردم آلمان ایستادگی کردند، توانستند قوای خود را گرد آورند و توانستند بپا خیزند و حق آزادی و استقلال را برای خود بکف آرند.

برای هر کسی که میخواهد فکر کند و میتواند فکر کند، مثال صلح تیلزیت (که فقط یکی از قراردادهای شاق و خفت بار متعددی بود که در آن دوران به آلمانها تحمیل میگشت) بروشنی نشان میدهد که اندیشه حاکمی از اینکه گویا صلح بسیار شاق در هر شرایطی ورطه هلاک و راه جنگ \_ راه شهامت و نجات است، تا چه اندازه کودکانه و ساده لوحانه است. تاریخ جنگها به ما می آموزد که صلح بارها در تاریخ نقش تنفس و گردآوری قوا برای نبردهای تازه را بازی کرده است. صلح تیلزیت برای آلمان بزرگترین خفت و در عین حال چرخشی بسوی بزرگترین اعتلای ملی آن بود. در اوضاع و احوال تاریخی آن زمان این اعتلا

ناگزیر می بایستی به ایجاد دولت بورژوازی منجر گردد. آهننگام، یعنی صد و اندی سال پیش، آفرینندگان تاریخ مشتی اشراف و گروه ناچیزی از روشنفکران بورژوازی بودند در حالیکه توده‌های کارگران و دهقانان خفته و خواب آلود بودند. در آهننگام تاریخ، بحکم این شرایط، فقط میتوانست با کندی دهشتناکی بخزد.

اکنون سرمایه داری فرهنگ را بطور کلی و فرهنگ توده ها را از آنجمله به مدارج بسیار و بسیار عالیتری ارتقاء داده است. جنگ توده ها را تکان داده و با دهشتها و مصائب بیسابقه خود آنانرا بیدار نموده است. جنگ تاریخ را بجلو راند و اکنون تاریخ بسرعت لکوموتیو در طیران است. تاریخ را اکنون میلیونها و دهها میلیون افراد مستقلاً میآفرینند. سرمایه داری اکنون تا مرحله سوسیالیسم رشد نموده است.

و باینجهت اگر روسیه اکنون از صلح «تیلزیت» بسوی اعتلای ملی و جنگ کبیر میهنی میروود – و بدون شک میروود – اینجا دیگر این اعتلا کار را به ایجاد دولت بورژوازی منجر نساخته بلکه به انقلاب بین المللی سوسیالیستی منجر خواهد ساخت. ما از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع طلبیم. ما هوادار «دفاع از میهن» هستیم ولی آن جنگ میهنی که ما بسوی آن میرویم جنگ در راه میهن سوسیالیستی و در راه سوسیالیسم بمشابه میهن است، جنگ در راه جمهوری شوروی بمشابه پیشتاز ارتش جهانی سوسیالیسم است.

«کین نسبت به آلمانی، آلمانی را بکوب» – چنین بود و چنین است شعار میهن پرستی معمولی یعنی بورژوائی. ولی ما میگوئیم: «کین نسبت به درندگان امپریالیست، کین نسبت به سرمایه داری، مرگ بر سرمایه داری» و در عین حال: «از آلمانی تعلیم بگیر! باتحاد برادرانه با کارگران آلمانی وفادار بمان. آنها در یاری رساندن به ما دیر کردند. ما وقت بدست خواهیم آورد، آنها خواهند آمد و بیاری ما خواهند شتافت».

آری از آلمانی تعلیم بگیر! تاریخ از مسیر پر اعوجاج و از بیراهه ها میگذرد. چنین پیش آمده است که اکنون همانا آلمانی علاوه بر امپریالیسم درنده خو، مبادی انضباط، سازمان و همکاری موزون بر اساس صناعت ماشینی نوین و دقیقترین حساب و کنترل را در خود مجسم میسازد.

و این درست همان چیز است که کم داریم. این درست همانچیزیست که ما باید تعلیم بگیریم. این درست همان چیز است که انقلاب کبیر ما کم دارد. برای اینکه از آغاز پیروزمندانۀ خود، پس از یکسلسله آزمایشهای سخت، بپایان ظفر نمون خود برسد. این درست همان چیز است که برای جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه لازم است تا از حالت بینوائی و ناتوانی خارج گردد و برای همیشه پرتوان و بانوا شود.

منتشره در «ایزوستیای کمیته اجرائیه  
مرکزی» شماره ۴۶، ۱۲ مارس سال  
۱۹۱۸ به امضای، ن. لنین.

#### ۳۴- وظائف نوبتی

#### حکومت شوروی

\* وضع بین المللی جمهوری شوروی روسیه

و وظائف اساسی انقلاب سوسیالیستی

جمهوری شوروی روسیه، در سایه صلحی که بدست آمده است، - باوجود تمام شاقی و ناپایداری آن، - برای مدت معینی امکان می یابد نیروهای خود را در مهمترین و دشوارترین جهت انقلاب سوسیالیستی - یعنی وظیفه سازمانی متمرکز سازد.

این وظیفه در پاراگراف چهارم (بخش چهارم) قطعنامه ۱۵ مارس سال ۱۹۱۸ مصوبه کنگره فوق العاده شوراهای مسکو (۲۶۳) یعنی در همان پاراگراف (یا در همان بخش) قطعنامه که در آن از خود انضباطی زحمتکشان و مبارزه بی امان با آشفستگی و بی نظمی صحبت میشود، - بطور روشن و دقیق در برابر تمام توده های زحمتکش و ستمدیده گذارده شده است.

علت ناپایداری صلحی که جمهوری شوروی روسیه بدست آورده البته این نیست که جمهوری اکنون فکر تجدید عملیات جنگی را در سر میپروراند؛ - بجز ضد انقلابیون بورژوا و پامبری خوانان آنان (منشویکها و سایرین) هیچ سیاستمدار بالغی این فکر را ندارد. علت ناپایداری صلح اینستکه در آن کشورهای امپریالیستی هم مرز با روسیه در باختر و خاور، که دارای نیروی جنگی عظیمی هستند، هر لحظه ممکنست حزب نظامی روی کار آید، حزبی که از ضعف آنی روسیه به طمع افتاده و مورد ترغیب سرمایه داران است که نسبت به سوسیالیسم کین و به غارتگری عشق مفرط دارند.

با چنین اوضاع و احوالی تضمین واقعی نه روی کاغذ صلح برای ما منحصرأ عبارت است از وجود نفاق بین دول امپریالیستی که به منتها حد خود رسیده و از یکطرف بصورت تجدید کشتار امپریالیستی ملل در باختر و از طرف دیگر بصورت رقابت امپریالیستی بینهایت حاد بین ژاپن و آمریکا بر سر سیادت بر اقیانوس کبیر و سواحل آن متظاهر گردیده است.

بدیهی است جمهوری شوروی سوسیالیستی، که بوسیله پاسدارانی چنین متزلزل حراست میشود، در یک وضع بین المللی فوق العاده ناپایدار و بدون شک بحرانی قرار گرفته است. ما باید قوای خود را به انتها درجه بکار اندازیم تا از تنفسی که در نتیجه تلاقی یکسلسله شرایط بدست آورده ایم، برای التیام جراحات بسیار شدیدی که جنگ بر تمام پیکر اجتماعی روسیه وارد نموده است و برای اعتلای اقتصادی کشور، که بدون آن سخنی هم در باره ارتقاء کم و بیش جدی قدرت دفاعی نمیتواند در بین باشد، استفاده نمائیم.

و نیز بدیهی است که مساعدت جدی ما به انقلاب سوسیالیستی باختر، که بحکم یکسلسله علل بتاخیر افتاده است، به آن میزانی خواهد بود که ما بتوانیم وظیفه سازمانی را که در برابر ما نهاده شده است انجام دهیم.

شرط اساسی انجام موفقیت آمیز وظیفه سازمانی هم که مقدم بر هر چیز در برابر ما قرار دارد اینست که رهبران سیاسی مردم یعنی اعضاء حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و سپس تمام نمایندگان آگاه توده های زحمتکش، فرق اساسی بین انقلاب های بورژوازی سابق و انقلاب سوسیالیستی کنونی را در مسئله مورد بحث، کاملاً دریابند.

در انقلابهای بورژوازی وظیفه اصلی توده های زحمتکش اجرای کار منفی یا تخریبی یعنی امحاء فئودالیسم و رژیم سلطنتی و نظامات قرون وسطائی بود. کار مثبت یا ایجادگرانه یعنی سازمان دادن به جامعه نوین را اقلیت توانگر و بورژوآی اهالی انجام میداد و علت اینکه اقلیت مزبور این وظیفه را، علی رغم مقاومت کارگران و دهقانان تهیدست، نسبتاً با سهولت انجام میداد، تنها این نبود که مقاومت توده های تحت استثمار سرمایه در آنزمان، بحکم پراکندگی و عدم تکامل آنان، بینهایت ضعیف بود، بلکه علاوه بر آن این بود که نیروی اساسی متشکل کننده جامعه پرهرج و مرج سرمایه داری بازار ملی و بین المللی است که بطور خودبخودی خواه در عرض و خواه در عمق بسط می یابد.

برعکس، وظیفه عمده پرولتاریا و دهقانان تهیدست تحت رهبری وی، در هر انقلاب سوسیالیستی – و بنابراین در انقلاب سوسیالیستی روسیه که ما در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آغاز نموده ایم – عبارت است از کار مثبت یا ایجاد گرانه برای ترتیب شبکه فوق العاده بغرنج و ظریفی از مناسبات سازمانی نوین که تولید و توزیع منتظم محصولات لازم برای زندگی دهها میلیون نفر را در بر میگیرد. چنین انقلابی فقط در صورت خلافت تاریخی مستقل اکثریت اهالی و مقدم بر همه اکثریت زحمتکشان ممکن است با احراز موفقیت انجام پذیرد. فقط در صورتیکه پرولتاریا و دهقانان تهیدست بتوانند بحدکافی آگاهی، ایمان مسلکی، از خود گذشتگی و پافشاری در خود بیابند – پیروزی انقلاب سوسیالیستی تأمین خواهد بود. ما با ایجاد نوع جدید یعنی نوع شوروی دولت که به توده های زحمتکش و ستمدیده امکان

میدهد مستقلاً در ساختمان جامعه نوین شرکت کاملاً فعال نمایند \_ فقط بخش کوچکی از وظیفه دشوار خود را انجام داده ایم. دشواری عمده در رشته اقتصادی است و آن شامل عملی نمودن دقیقترین حساب و کنترل همه جایی در رشته تولید و توزیع محصولات و بالا بردن قدرت تولیدی کار و اجتماعی نمودن عملی تولید است.

تکامل حزب بلشویکها که اکنون حزب دولتی روسیه است با وضوح خاصی نشان میدهد که آن تحول تاریخی که ما میگذرانیم و خودویژگی لحظه سیاسی فعلی را تشکیل داده و سمت یابی نوین، یعنی شیوه نوینی را در طرح وظائف نوین، برای حکومت شوروی ایجاب مینماید عبارت از چیست.

نخستین وظیفه هر حزبی که آینده بوی تعلق دارد عبارتست از اقناع اکثریت مردم به صحت برنامه و تاکتیک خود. این وظیفه چه در دوره تزاریسم و چه در دوره سازشکاری چرنف ها و تسره تلی ها با کرنسکی ها و کیشکین ها، در نخستین سطحه قرار داشت. اکنون این وظیفه، که البته هنوز بهیچوجه سرانجام نیافته (و هرگز نمیتواند پایان پذیرد) بطور عمده عملی شده است. زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه، چنانکه آخرین کنگره شوراها در مسکو بی چون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار بلشویکها هستند.

دومین وظیفه حزب ما تصرف قدرت حاکمه سیاسی و درهم شکستن مقاومت استثمارگران بود. این وظیفه هم بهیچوجه پایان پذیرفته و نسبت به آن هم نمیتوان بی اعتنا بود، زیرا سلطنت طلبان و کادتها از یکطرف و پامنبری خوانان و کوچک ابدالهای آنان، یعنی منشویکها و اسارهای راست، از طرف دیگر کماکان تلاش میورزند برای سرنگون ساختن حکومت شوروی با یکدیگر متحد شوند. ولی بطور عمده وظیفه درهم شکستن مقاومت استثمارگران در فاصله بین ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ تا (تقریباً) فوریه سال ۱۹۱۸، یا تا تسلیم بوکایفسکی، عملی شده است.

اکنون نوبت به وظیفه سومی میرسد که جنبه نوینی دارد و خودویژگی لحظه فعلی را تشکیل میدهد. این وظیفه \_ سازمان دادن به اداره امور روسیه است. بدیهی است که این وظیفه از همان فردای روز ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطرح شد و ما دست بکار انجام آن شدیم، ولی تا امروز که مقاومت استثمارگران هنوز شکل جنگ داخلی آشکار داشت وظیفه اداره امور کشور نیز نیمیتوانست وظیفه عمده و مرکزی باشد.

اکنون این وظیفه چنین جنبه ای را بخود گرفته است. ما حزب بلشویکها، روسیه را قانع

ساختیم. ما روسیه را از ثروتمندان برای تهیدستان و از استثمارگران برای زحمتکشان باز ستاندیم. حال باید روسیه را اداره کنیم. و تمام خود ویژگی لحظه فعلی و تمام دشواری عبارتست از درک خصوصیت گذار از وظیفه عمده اقناع مردم و سرکوب جنگی استثمارگران، به وظیفه عمده اداره کردن.

برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب سوسیالیست موفق شده است امر تصرف قدرت حاکمه و سرکوب استثمارگران را در کلیات امور پایان رساند و با وظیفه اداره کردن کاملاً هم مرز شود. ما باید خود را مجریان شایسته این دشوارترین، (و سپاس آورترین) وظیفه انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم. باید در این نکته تعمق نمود که برای اداره موفقیت آمیز کشور، بجز توانائی اقناع و بجز توانائی پیروز شدن در جنگ داخلی، توانائی سازمان دادن عملی نیز لازم است. این – دشوارترین وظیفه است، زیرا مطلب برسر آنستکه به عمیق ترین ارکان زندگی دهها و دهها میلیون نفر یعنی به ارکان اقتصادی زندگی آنان به شیوه نوین سازمان داده شود. و این – سپاس آورترین وظیفه است، زیرا فقط پس از انجام این وظیفه (در خطوط عمده و اساسی آن) میتوان گفت که روسیه نه تنها جمهوری شوروی بلکه جمهوری سوسیالیستی شده است.

#### \* شعار عمومی لحظه کنونی

آن وضع عینی که وصفش گذشت و در نتیجه انعقاد قرارداد صلح بینهایت شاق و ناپایدار و فروپاشیدگی بس دردناک و بیکاری و قحطی یعنی در نتیجه آن عواملی بوجود آمده که جنگ و سیادت بورژوازی (در وجود کرنسکی و پشتیبانان وی یعنی منشیوکها و اس ارهای راست) برای ما به میراث گذارده است، ناگزیر موجب بروز نهایت خستگی و حتی فرسودگی قوای توده وسیع زحمتکشان گردیده است. این توده مصرانه خواستار مدت معینی استراحت است و نمیتواند خواستار آن نباشد. مسئله ایکه اکنون در دستور روز قرار میگیرد عبارتست از احیاء نیروهای مولده که در اثر جنگ و فعال مایشائی بورژوازی نابود شده است؛ – التیام جراحاتی که در اثر جنگ و شکست در جنگ و احتکار و تلاش های بورژوازی برای احیاء قدرت حاکمه سرنگون شده استثمارگران وارد آمده است؛ – اعتلای اقتصادی کشور؛ – حفاظت پایدار یک نظم ابتدائی، شاید نقیض گوئی بنظر آید، ولی واقعیت اینست که بحکم شرایط عینی مذکور جای هیچگونه تردید نیست که حکومت شوروی در این لحظه فقط در صورتی میتواند پایه انتقال روسیه را به سوسیالیسم استوار سازد که، علی رغم واکنش بورژوازی و منشیوکها و اس ارهای راست، همانا این وظائف را که بسیار ابتدائی و ابتدائی ترین وظائف

حفظ نظم اجتماعی است عملاً بموقع اجرا گذارد. اجرای عملی این ابتدائی‌ترین وظائف و فائق آمدن بر دشواریهای سازمانی مربوط به نخستین گامهایی که بسوی سوسیالیسم برداشته میشود در حال حاضر، بحکم خصوصیات مشخص اوضاع فعلی و باوجود حکومت شوروی و قوانین آن درباره اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری و غیره دو جانب یک مدالند.

حساب پول را بدقت و امانت نگاهدار، در امور اقتصادی صرفه جو باش، از تن آسائی به پرهیز، دزدی مکن، اکیدترین انضباط را در کار مراعات نما، \_ همانا این شعارها است، که زمانی بحق مورد استهزاء پرولتارهای انقلابی بود و آن زمانی بود که بورژوازی با همین قبیل سخنان سیادت خود یعنی سیادت طبقه استثمارگر را پرده پوشی میکرد ولی اکنون، یعنی پس از برانداختن بورژوازی به شعارهای نوینی و عمده لحظه حاضر مبدل شده است. و اجرای عملی این شعارها بدست توده زحمتکشان، از یکطرف یگانه شرط نجات کشوریست که جنگ امپریالیستی و درندگان امپریالیست (و در رأس آنها کرنسکی) فرسوده و نیمه جان ساخته اند و از طرف دیگر اجرای عملی این شعارها بدست حکومت شوروی، با اسلوبهای آن و بر اساس قوانین آن، شرط لازم و کافی برای پیروزی نهائی سوسیالیسم است. این همان نکته ایست که کسانی از درکش عاجزند که علیه به نخستین سطحه کشاندن شعارهایی تا این درجه «منسوخ» و «رنگ و رو رفته» با نظر حقارت میافشانند. در کشور دهقانان خرده پا، که فقط یکسال است تزاریسیم را سرنگون ساخته و کمتر از شش ماهست از قید کرنسکی ها رها شده طبیعتاً به مقداری که اندک نیست آنارشیسیم خودبخودی باقیمانده است که سبعیت و بهیمیت همراه با هرگونه جنگ طولانی و ارتجاعی، بدان شدت بخشیده است؛ و نیز بمقداری که اندک نیست روحیات یأس و خشم بی هدف در آن بوجود آمده است و اگر سیاست فتنه جویانه بورژوازی (منشویکها و اس های راست و سایرین) را هم باینموضوع اضافه کنیم، آنگاه کاملاً واضح میشود که چه مساعی طولانی و مصرانه ای از طرف بهترین و آگاهترین کارگران و دهقانان لازمست تا در روحیات توده تحول کامل حاصل گردد و این توده به مرحله کار صحیح، متین و از روی انضباط انتقال یابد. فقط یک چنین انتقالی که از طرف توده تهیدست (پرولتارها و نیمه پرولتارها) انجام یافته باشد، میتواند پیروزی بر بورژوازی و بویژه بر بورژوازی دهقانی را که سرسخت ترین و کثیرالعهده ترین آنست، بسرانجام خود رساند.

\* مرحله جدید مبارزه با بورژوازی

بورژوازی در کشور ما مغلوب گردیده، ولی هنوز ریشه کن نشده، نابود نگردیده و حتی تا پایان درهم شکسته نشده است. بدینجهت شکل جدید و عالیتتری از مبارزه با بورژوازی در

دستور روز قرار میگیرد که عبارتست از انتقال از وظیفه کاملاً ساده آتی سلب مالکیت از سرمایه داران به وظیفه بسی بغرنج تر و دشوارتر ایجاد آنچنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامه حیات باشد و نه اینکه بتواند مجدداً پدید آید. روشن است که این وظیفه ای بمراتب عالیتر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم بوجود نخواهد آمد.

اگر مقیاس انقلابهای بورژوازی اروپای باختری را مآخذ قرار دهیم، ما اکنون تقریباً در سطح سال ۱۷۹۳ و سال ۱۸۷۱ هستیم. ما بحق میتوانیم افتخار کنیم که باین سطح ارتقاء یافته‌ایم و از یک لحاظ بدون شک، کمی هم گام فراتر نهاده‌ایم، یعنی: به نوع عالیتر دولت که حکومت شوروی باشد صورت واقعی داده و آنرا در سراسر روسیه معمول ساخته‌ایم. ولی ما بهیچوجه نمیتوانیم بآنچه بدست آمده اکتفا ورزیم، زیرا فقط انتقال به سوسیالیسم را آغاز نموده‌ایم ولی آنچه را که از این لحاظ جنبه قاطع دارد هنوز عملی نکرده‌ایم.

آنچه جنبه قاطع دارد عبارتست از ترتیب امر حساب و کنترل کاملاً اکید همه خلقی در رشته تولید و توزیع محصولات. و حال آنکه ما در آن بنگاهها و آن رشته‌ها و شئون اقتصاد که از بورژوازی گرفته‌ایم هنوز به ترتیب امر حساب و کنترل نائل نشده‌ایم و بدون این هم در باره دومین شرط مادی معمول داشتن سوسیالیسم، که از لحاظ اهمیت همپایه شرط اول است، یعنی در باره ارتقاء بهره دهی کار در مقیاس سراسر کشور، هیچگونه سخنی نمیتواند در میان باشد.

باینجهت وظیفه لحظه کنونی را نمیشود با فرمول ساده: ادامه تعرض بر سرمایه، تعریف نمود. با اینکه ما سرمایه را بدون شک تا آخر نکوبیده‌ایم و ادامه تعرض بر این دشمن زحمتکشان بی چون و چرا ضروریست مع الوصف چنین تعریفی نادقیق و نامشخص می بود، زیرا در این فرمول خودویژگی لحظه حاضر در نظر گرفته نمیشد، لحظه ایکه بخاطر توفیق در تعرض آتی باید اکنون تعرض را «موقتاً متوقف ساخت».

اینموضوع را بدینطریق میتوان توضیح داد که وضع ما در جنگ علیه سرمایه با وضع ارتش پیروزمندی مقایسه شود که فرضاً نصف یا دوسوم سرزمینی را از دشمن باز ستانده و مجبور است تعرض را موقتاً متوقف سازد تا نیروهای خود را جمع آوری کند، ذخائر مهمات را افزایش دهد، خطوط مواصلاتی را تعمیر و تحکیم نماید، انبارهای جدید بسازد، نیروهای ذخیره تازه ای به جبهه برساند و غیره و غیره. توقف موقت تعرض ارتش پیروزمند در چنین شرایطی همانا برای باز ستاندن بقیه سرزمین از دشمن، یعنی بخاطر احراز پیروزی کامل، ضروریست. کسبیکه بدین نکته پی نبرده است که در مورد «توقف موقت» تعرض بر سرمایه نیز که اوضاع و احوال ابژکتیف آنرا حکم میکنند، جریان عیناً براینمنوال است – چیزی از لحظه سیاسی فعلی نفهمیده است.

بدیهی است که کلمه «توقف موقت» تعرض بر سرمایه را فقط میتوان در گیومه گذاشت یعنی آنرا فقط بر سیبل استعاره بیان داشت. در جنگ عادی میتوان برای متوقف ساختن تعرض فرمان عمومی صادر نمود و میتوان عملاً پیشروی را متوقف ساخت. ولی در جنگ برضد سرمایه نمیتوان پیشروی را متوقف ساخت و در این باره که ما از سلب مالکیت آتی سرمایه داران صرفنظر کنیم، سخنی هم نمیتواند در میان باشد. سخن برسر تغییر مکان مرکز ثقل کار اقتصادی و سیاسی ماست. تاکنون آنچه در نخستین سطح قرار داشت اقدامات مربوط به سلب مالکیت بلاواسطه از سلب مالکیت کنندگان بود ولی آنچه اکنون در نخستین سطح قرار میگیرد ترتیب امر حساب و کنترل در آن بنگاههایی است که دیگر از صاحبان سرمایه دارشان سلب مالکیت شده و نیز در کلیه بنگاههای دیگر.

اگر ما خواسته باشیم اکنون هم با همان نواخت پیشین به سلب مالکیت سرمایه داران ادامه دهیم یقیناً با شکست مواجه میشویم، زیرا، بطوریکه برهر شخص صاحب فکری واضح است، کار ما در مورد ترتیب امر حساب و کنترل پرولتاری کاملاً از کار «سلب مالکیت» بلاواسطه «از سلب مالکیت کنندگان» عقب مانده است. اگر ما اکنون با تمام قوا دست بکار ترتیب امر حساب و کنترل گردیم خواهیم توانست این مشکل را حل کنیم، مافات را جبران خواهیم نمود و در تمامی «کارزار» خود علیه سرمایه برد خواهیم کرد.

ولی آیا اعتراف باینکه باید مافات را جبران نمود اعترافی به ارتکاب یکنوع اشتباه نیست؟ – ابداً. باز هم یک تشبیه جنگی میکنیم. اگر بتوان دشمن را تنها با واحدهای سواره نظام سبک اسلحه در هم شکست و عقب راند – باید آنرا انجام داد. ولی اگر این عمل را فقط تا حدود معینی بتوان با موفقیت انجام داد، آنوقت کاملاً مفهومیست که از این حدود آنطرف تر دیگر رساندن توپخانه سنگین ضرورت پیدا میکند. ما با اعتراف باینکه اکنون باید مافات را در مورد رساندن توپخانه سنگین جبران نمود بهیچوجه حمله پیروزمندانۀ سواره نظام را اشتباه نمیشمریم.

چاکران بورژوازی اغلب ما را از اینکه به یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه دست زدیم نکوهش میکردند. این نکوهشی است باطل که فقط برازنده چاکران کیسه پول میباشد. زیرا یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه عملی بود که در موقع خود اوضاع و احوال بی چون و چرا آنرا ایجاب میکرد: اولاً در آلمان سرمایه در وجود کرنسکی و کراسنف، ساونکف و گوتس، دوتف و باگایفسکی بشیوه جنگی مقاومت میکرد (گگچکوری اکنون هم بهمان شیوه مقاومت میکنند). مقاومت جنگی را نمیتوان با وسیله دیگری جز وسائل جنگی درهم شکست و افراد گارد سرخ پرافتخارترین و بزرگترین عمل تاریخی را در مورد رهائی زحمتکشانشان و استثمارشوندگان از قید ظلم استثمارگران انجام داده اند.

ثانیاً ما در آزمون نمیتوانستیم بجای اسلوبهای سرکوبی اسلوبهای اداره کردن را در نخستین سطحه قرار دهیم زیرا فن اداره کردن جبلی افراد نبوده، بلکه اکتسابیست. در آزمون ما چنین تجربه ای را کسب نکرده بودیم، ولی اکنون کسب نموده ایم. ثالثاً در آزمون ما نمیتوانستیم کارشناسان رشته های مختلف علم و فن را در اختیار داشته باشیم، زیرا آنها یا در صفوف باگایفسکی ها نبرد میکردند و یا اینکه هنوز امکان داشتند از راه کارشکنی مقاومت منفی سیستماتیک و مصرانه ای ابراز دارند. ولی اکنون ما کارشکنان را درهم شکسته ایم. یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه موفقیته آمیز و پیروزمندانه بود، زیرا ما، هم بر مقاومت جنگی سرمایه و هم بر مقاومت کارشکنانه سرمایه غالب آمدیم.

آیا این بدان معناست که یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه همیشه و در هر اوضاع و احوالی بجاست و آیا ما غیر از این، شیوه های دیگری برای مبارزه با سرمایه نداریم؟ چنین تصویری کودکی می بود، ما با سواره نظام سبک اسلحه پیروزمند شدیم ولی توپخانه سنگین هم داریم. ما با اسلوبهای سرکوب پیروزی بدست می آوردیم و با اسلوبهای اداره کردن هم میتوانیم پیروز شویم. باید توانست اسلوبهای مبارزه با دشمن را با تغییر اوضاع و احوال، تغییر داد. ما حتی دقیقه ای هم از سرکوب حضرات ساوینکوفها و گگچکوری ها و نیز هر نوع ضد انقلابی های ملاک و بورژوازی دیگر بشیوه «گارد سرخی» خودداری نخواهیم ورزید. ولی ما آنچنان سفیهانی نخواهیم بود که شیوه های «گارد سرخی» را هنگامی در نخستین سطحه قرار دهیم که دوران ضرورت یورش های گارد سرخی بطور کلی پایان رسیده (و پیروزمندانه هم پایان رسیده) و دورانی در آستانه ایستاده است که دوران استفاده قدرت دولتی پرولتاری از کارشناسان بورژوازی است تا زمین را چنان شخم زند که هیچگونه هرزه علف بورژوازی دیگر در آن بهیچروی قادر بروئیدن نباشد.

این یک دوران خود ویژه یا بعبارت صحیحتر مرحله ای از تکامل است و برای اینکه بتوان تا آخر بر سرمایه پیروز شد، باید توانست شکل های مبارزه ما را با شرایط خود ویژه این مرحله دمساز نمود.

بدون رهبری از طرف کارشناسان رشته های مختلف علم و فن و تجربه، انتقال بسوسیالیسم محالست، زیرا لازمه سوسیالیسم پیشروی آگاهانه و جمعی است بسوی بهره دهی عالیترا کار در قیاس با سرمایه داری و بر اساس آنچه که سرمایه داری بدان نائل آمده است. سوسیالیسم باید بسبک خود و با شیوه های خود و بعبارت مشخصتر، با شیوه های شوری این پیشروی را عملی نماید. و حال آنکه کارشناسان بحکم مجموع شرایط آن زندگی اجتماعی که آنها را کارشناس کرده است، ناگزیر بطور جمعی کارشناسان بورژوازی هستند. اگر پرولتاریای ما پس از تسخیر قدرت، مشکل حساب و کنترل و سازمان را، در یک مقیاس همگانی، سریعاً حل

میکرد، (این امر بعلت جنگ و عقب ماندگی روسیه عملی نمود)، آنوقت ما، پس از فائق آمدن بر کارشکنی، کارشناسان بورژوازی را نیز، از راه حساب و کنترل همگانی، تماماً تابع خود مینمودیم. بعلت «تأخیر» زیادیکه بطور کلی در امر حساب و کنترل شد، ما با آنکه موفق به پیروزی بر کارشکنی شده ایم، ولی شرایطی که کارشناسان بورژوازی را در اختیار ما بگذارد، هنوز ایجاد نکرده ایم؛ انبوه کارشکنان «بخدمت میشتابند» ولی دولت بهترین سازماندهان و بزرگترین کارشناسان را یا بسبک قدیم، بسبک بورژوازی (یعنی با حقوق زیاد) میتواند مورد استفاده قرار دهد و یا بسبک نوین، بسبک پرولتاری (یعنی با فراهم نمودن آنچنان موجبات حساب و کنترل همگانی از پائین که کارشناسان را ناگزیر و بخودی خود مطیع نموده بکار جلب کند).

اکنون ما مجبور شده ایم بوسیله قدیمی، یعنی بوسیله بورژوائی، متوسل شویم و در مقابل «خدمتگذاری» بزرگترین کارشناسان بورژوا با پرداخت حقوقی بسیار گزاف با آنان موافقت نمائیم. تمام کسانی که با جریان کار آشنا هستند این موضوع را می بینند ولی همه در معنای این اقدام دولت پرولتاری تعمق نمیورزند. روشن است که چنین اقدامی بمعنای مصالحه و عدول از آن اصول کمون پاریس و هر نوع حکومت انقلابی است که بموجب آن حقوق باید به سطح دستمزد یک کارگر متوسط برسد و با مقام پرستی نه در گفتار بلکه در کردار مبارزه شود. از این گذشته، روشن است که این اقدام نه تنها بمعنای یک توقف موقت تعرض بر سرمایه — در رشته معین و تا درجه معین — است (زیرا سرمایه مبلغ پول نبوده بلکه مناسبات اجتماعی معینی است)، بلکه علاوه بر آن گامی است بعقب از طرف قدرت حاکمه دولتی سوسیالیستی شوروی ما که از همان آغاز، سیاست تنزل حقوق های زیاد را تا سطح دستمزد یک کارگر متوسط اعلام داشت و در پیش گرفت.

البته چاکران بورژوازی و بویژه چاکران خرده پای وی نظیر منشیویک ها و کارکنان روزنامه «نویا ژیزن» و اس ارهای راست از این اعتراف که ما بعقب گام برمیداریم نیشخند خواهند زد. ولی کار ما این نیست که به نیشخند آنان اعتنا کنیم. ما باید خصوصیات راه بینهایت دشوار و جدید رسیدن به سوسیالیسم را بررسی نمائیم و در عین حال اشتباهات و ضعفهای خود را پرده پوشی نکرده بلکه بکوشیم تا کارهای نیمه تمام را بموقع بسرانجام برسانیم. هر آینه از توده ها پنهان کنیم که جلب کارشناسان بورژوا با حقوق فوق العاده گزاف عدول از اصول کمون است، تا سطح سیاست بازان بورژوا تنزل نموده و توده ها را فریفته ایم. توضیح آشکار این که چگونه و چرا ما بعقب گام برداشته ایم و سپس بحث علنی در باره این که چه وسائلی برای جبران مافات وجود دارد — معنایش تربیت توده ها و درس گرفتن از تجارب و بهمراه توده ها شیوه ساختن سوسیالیسم را آموختن است. مشکل بتوان حتی یک لشگرکشی

جنگی پیروزمندانه را در تاریخ نشان داد که در آن فاتح دچار برخی اشتباهات نشده، شکستهای جزئی متحمل نگشته و موقتاً در چیزی و در جایی عقب نشینی نکرده باشد. و حال آنکه «لشگرکشی» ما برضد سرمایه داری یک میلیون بار دشوارتر از دشوارترین لشکرکشی های جنگی است و لذا دچار یأس شدن از یک عقب نشینی قسمی و جزئی عملی سفیهانه و ننگین است.

حال از جنبه عملی به مسئله نزدیک شویم. فرض کنیم جمهوری شوروی سوسیالیستی برای رهبری کار خلقی بمنظور اعتلای اقتصادی هر چه سریعتر کشور به هزار دانشمند و کارشناس درجه اول در رشته های مختلف علم و فن و تجربه عملی نیازمند باشد. فرض کنیم لازم آید بهر یک از این «ستارگان قدر اول» - که البته اکثریت آنان هر چه بیشتر در باره فساد کارگران فریاد میزنند بهمان نسبت اخلاق و آداب بورژوائی بیشتر فاسدشان کرده است - سالیانه ۲۵۰۰۰ روبل پردازیم. فرض کنیم این مبلغ (۲۵ میلیون روبل) را باید دو برابر کرد (با پیش بینی اینکه جوائزی بمناسبت اجرای بسیار موفقیت آمیز و سریع مهمترین دستورات سازمانی و تکنیکی اعطا شود) یا حتی چهار برابر نمود (با پیش بینی اینکه چند صد نفر کارشناس پرتوقعتر خارجی بکار جلب شود). حال سؤال میشود آیا میتوان هزینه سالیانه ایرا بمبلغ ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبل بمنظور تغییر سازمان کار خلق بر وفق آخرین کلام علم و فن برای جمهوری شوروی هزینه ای برون از حد و توان شکن شمرد؟ البته نه، اکثریت قاطع کارگران و دهقانان آگاه این هزینه را تصویب خواهند کرد زیرا از روی تجربه عملی زندگی میدانند که عقب ماندگی ما ما را مجبور باتلاف میلیاردها مینماید و از طرفی هم ما هنوز به آن درجه از تشکل، حساب و کنترل نرسیده ایم که موجب شود تمامی «ستارگان» قشر روشنفکر بورژوازی داوطلبانه در کار ما شرکت ورزند.

بدیهی است که این مسئله دارای جنبه دیگری نیز هست. در تأثیر فاسد کننده مواجبهای زیاد جای تردید نیست - خواه تأثیر آن در حکومت شوروی (بویژه که در نتیجه سرعت انقلاب ممکن نبود عده ای ماجراجو و شیاد باین حکومت نه پیوندند و این افراد باتفاق عناصر بی قابلیت عاری از وجدانی از بین کمیسره های گوناگون بی میل نیستند در جرکه «ستارگان»... خزانه ربائی داخل شوند) و خواه در توده کارگر. ولی تمام افراد با فکر و پاکدامن در بین کارگران و دهقانان تهیدست با ما موافقت نموده و تصدیق خواهند کرد که ما قادر نیستیم دفعتاً گریبان خود را از میراث منحوس سرمایه داری خلاص کنیم و رهائی جمهوری شوروی از «باج» ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبلی (باج عقب ماندگی ما در کار سازمان دادن بامر حساب و کنترل همگانی از پائین) ممکن نیست مگر از این راه که خود را متشکل سازیم، انضباط را در بین خودمان بالا ببریم و محیط خود را از لوٹ وجود کلیه «حافظین میراث سرمایه داری»

و «پیروان سنن سرمایه داری» یعنی تن پروران، مفتخوران و خزانه ربایان (اکنون تمام زمینها، فابریکها و راه های آهن جزو «خزانه» جمهوری شوروی است) تصفیه نمائیم. اگر پیشروان آگاه کارگران و دهقانان تهیدست موفق شوند، با کمک مؤسسات شوروی، در ظرف یکسال خود را متشکل سازند، با انضباط شوند، دامن همت به کمر زنند و انضباط نیرومندی در کار بوجود آورند، آنوقت ما پس از یکسال گریبان خود را از قید این «باج» که حتی قبلاً هم میتوان میزان آنرا... به نسبت موفقیت‌های حاصله در انضباط کارگری و دهقانی در رشته کار و تشکل تقلیل داد - خلاص خواهیم کرد. هر چه ما کارگران و دهقانان، خود زودتر انضباط بهتر و تکنیک عالیتری را در کار بیاموزیم و برای کسب این علم از کارشناسان بورژوازی استفاده نمائیم، بهمان نسبت هم زودتر از قید پرداخت هرگونه «باجی» باین کارشناسان خلاص خواهیم شد.

کاریکه ما تحت رهبری پرولتاریا در رشته سازمان دادن بامر حساب و کنترل همگانی و در رشته تولید و توزیع محصولات انجام میدهیم شدیداً از کار ما در رشته سلب مالکیت مستقیم از سلب مالکیت کنندگان عقب مانده است. این نکته برای درک خصوصیات لحظه کنونی و آن وظائف حکومت شوروی که از اینجا ناشی میشود نکته اساسی است. مرکز ثقل در مبارزه برضد بورژوازی به موضوع سازمان دادن بامر این نوع حساب و کنترل منتقل میشود. فقط با ماخذ قرار دادن اینموضوع میتوان وظائف نوبتی سیاست اقتصادی و مالی را در قسمت ملی کردن بانکها، انحصار بازرگانی خارجی، کنترل دولتی، گردش پول، برقراری مالیات بر دارائی و بر درآمد به قسمیکه از نقطه نظر پرولتاری قانع کننده باشد و بالاخره برقراری کار موظف، صحیحاً معین نمود.

ما در مورد اصلاحات سوسیالیستی در این رشته ها بینهایت عقب مانده ایم (و حال آنکه اینها رشته های بسیار و بسیار حیاتی هستند) و علت این عقب ماندن آنستکه امر حساب و کنترل بطور کلی بحد کافی مرتب نیست. بدیهی است که این وظیفه از دشوارترین وظائف است و با این فرو پاشیدگی که در اثر جنگ بوجود آمده است عملی نمودن آن فقط در یک زمان طولانی ممکن است، ولی نمیتوان فراموش کرد که اتفاقاً در همینجاست که بورژوازی - و بویژه بورژوازی کوچک و دهقانی کثیرالعهده - به جدیدترین طرزی با ما نبرد مینماید، بدینطریق که به امر کنترل که دارد سر و صورتی بخود میگیرد و نیز فی المثل به امر انحصار غله لطمه میزند و مواضعی برای سفته بازی و بازرگانی سفته بازانه بچنگ می آورد. آنچه که تاکنون درباره اش فرمان صادر کرده ایم هنوز بطرز بسیار ناقصی بموقع اجرا گذارده شده و مهمترین وظیفه لحظه حاضر هم عبارتست از تمرکز تمام مساعی برای اجرای جدی و عملی اصول آن اصلاحاتی که هم اکنون بشکل قانون در آمده (ولی هنوز واقعیت نیافته است).

برای ادامه بعدی ملی کردن بانکها و پیشرفت بلاانحراف بسوی تبدیل بانکها به مراکز گرهی حسابداری اجتماعی بهنگام سوسیالیسم باید مقدم بر همه و بیش از همه در امر افزایش تعداد شعبات بانک خلقی، جلب سپرده ها، آسان کردن عمل تحویل و تحول پول برای مردم، برانداختن «صفوف نوبه»، دستگیری و تیرباران رشوه گیران و شیادان و غیره، به موفقیت‌های واقعی نائل آمد. ابتدا باید آنچه را که ساده تر از همه است عملاً بموقع اجرا گذارد و به آنچه موجود است بخوبی سازمان داد و سپس بتدارک آنچه بغرنجتر است پرداخت.

باید آن انحصارهای دولتی (انحصار غله و چرم و غیره) را که هم اکنون معمول شده است تحکیم نمود و مرتب ساخت و بدینطریق زمینه انحصار بازرگانی خارجی را از طرف دولت فراهم ساخت؛ بدون چنین انحصاری ما نخواهیم توانست با پرداخت «باج» گریبان خود را از چنگ سرمایه خارجی خلاص کنیم. و حال آنکه تمام امکان ساختمان سوسیالیستی وابسته باینستکه آیا ما خواهیم توانست در جریان یک دوره انتقالی معین، با پرداخت مقداری باج به سرمایه خارجی، از استقلال اقتصادی داخلی خود دفاع کنیم یا نه.

در قسمت اخذ مالیات بطور اعم و مالیات بر دارائی و درآمد بطور اخص نیز ما بشدت فوق‌العاده ای عقب مانده ایم. غرامت بستن به بورژوازی – که از نقطه نظر اصولی اقدامیست بدون شک پذیرفتنی و شایان تحسین پرولتاری، – نشان میدهد که ما در این مورد هنوز هم به شیوه‌های باستاندن (باز ستاندن روسیه از چنگ ثروتمندان برای بینوایان) نزدیک‌تریم تا به شیوه‌های اداره کردن. ولی برای اینکه نیرومندتر شویم و محکمتر روی پا بایستیم، باید بشیوه‌های اخیر پردازیم، باید اخذ دائمی و صحیح مالیات بر دارائی و درآمد را، که مبلغ بیشتری عاید دولت پرولتاری خواهد نمود و تشکل بیشتر و ترتیبات بیشتری را در امر حساب و کنترل از ما خواستار است، جایگزین غرامت بستن به بورژوازی نمائیم.

تأخیر ما در امر معمول داشتن کار موظف بار دیگر نشان میدهد که همانا کار تدارکاتی و سازمانی در دستور روز قرار میگیرد و این کار از یکطرف باید آنچه را بکف آمده قطعاً تحکیم نماید و از طرف دیگر کار لازمیست برای تدارک زمینه عملیاتی که سرمایه را «محاصره خواهد نمود» و به «تسلیم» وادارش خواهد ساخت. معمول داشتن کار موظف را ما باید بی درنگ آغاز کنیم، ولی باید آنرا با تدریج و دور اندیشی زیاد معمول داریم و در هر گام آنرا با تجربه عملی واری کنیم و بدیهی است که اولین گام باید معمول داشتن کار موظف برای ثروتمندان باشد. معمول داشتن دفترچه کارکرد و مصرف و درآمد برای هر بورژوا و از آنجمله برای بورژوای روستا گام مهمی خواهد بود که در راه «محاصره» کامل دشمن و معمول داشتن حساب و کنترل واقعاً همه خلقی در رشته تولید و توزیع محصولات بجلو برداشته میشود.

‡ اهمیت مبارزه در راه حساب و

کنترل همه خلقی

دولتی که قرن‌ها ارگان ستمگری و چپاول مردم بود نفرت بسیار عظیم و عدم اعتماد توده‌ها را نسبت به تمامی آنچه که جنبه دولتی دارد برای ما به میراث نهاده است. رفع آن – کاریست بس دشوار که فقط از قوهٔ حکومت شوروی ساخته است ولی برای وی هم این کار مستلزم زمانی طولانی و پافشاری عظیم است. چنین «میراثی» در مسئلهٔ مربوط به حساب و کنترل – که از همان فردای سرنگونی بورژوازی برای انقلاب سوسیالیستی یک مسئلهٔ اساسی میشود – با حدت خاصی تأثیر می‌بخشد. ناگزیر مدت زمانی خواهد گذشت تا توده‌هاییکه نخستین بار خود را پس از سرنگونی ملاکین و بورژوازی آزاد حس کرده‌اند بفهمند (از کتاب نه، بلکه با تجربه شخصی و شوروی) – بفهمند و احساس نمایند که بودن حساب و کنترل دولتی همه‌جانبه در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات قدرت حاکمه زحمتکشان و آزادی زحمتکشان نمیتواند دوام آورد و بازگشت بزیر یوغ سرمایه داری ناگزیر است.

تمام عادات و سنن بورژوازی بطور اعم و خرده بورژوازی بطور اخص، نیز مخالف کنترل دولتی و هوادار «مالکیت خصوصی مقدس» و «بنگاههای خصوصی مقدس» است. ما اکنون با وضوح خاصی می‌بینیم که اصل مارکسیستی حاکی از اینکه آنارشیزم و سندیکالیسم آنارشیزستی جریاناتی – بورژوائی هستند، تا چه درجه صحیح است و این جریانات چه تضاد آشتی‌ناپذیری با سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم دارند. مبارزه در راه آنکه ایدهٔ حساب و کنترل دولتی – شوروی در بین توده‌ها رسوخ کند و این ایده جامهٔ عمل بخود پوشد، مبارزه در راه گسستن پیوند با گذشتهٔ منفوری که مردم را خو داده بود به تحصیل نان و لباس همانند یک کار «خصوصی» و به خرید و فروش همانند معامله‌ای بنگرند که «فقط بمن مربوط است»، – این مبارزه همان بزرگترین مبارزهٔ دارای اهمیت تاریخی – جهانی یعنی مبارزه آگاهی سوسیالیستی علیه شیوهٔ خودبخودی بورژوا – آنارشیزستی است.

کنترل کارگری را ما بمثابةٔ قانونی معمول نموده ایم ولی این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده‌های وسیع پرولتاریا فقط تازه بزحمت دارد نفوذ میکند. در بارهٔ اینکه بی‌حسابی و بی‌کنترلی در امر تولید و توزیع محصولات همانا نابودی نطفه‌های سوسیالیسم است، همانا خزانه ربائی است (زیرا تمام دارائی متعلق بخزانه است و خزانه هم – همان حکومت شوروی، حکومت اکثریت زحمتکشان است)، در بارهٔ اینکه لاقیدی در امر حساب و کنترل بمعنای دستیاری مستقیم با کورنیلفهای روسی و آلمانی است که فقط در صورتی میتوانند حکومت

زحمتکشان را براندازند که ما از عهده انجام وظائف مربوط به حساب و کنترل بر نیائیم و هم اینها هستند که با کمک تمامی بورژوازی روستا و با کمک کادتها و منشویکها و اس ارهای راست «کشیک ما را میکشند» و منتظر لحظه مناسبند - در این باره ما در تبلیغات خود بقدر کافی نمیگوئیم و پیشروان کارگران و دهقانان در باره آن بقدر کافی نمیاندیشند. و تا زمانی هم که کنترل کارگری واقعیت نیافته و کارگران پیشرو موجبات یک لشگرکشی پیروزمندانه و بی امانی را علیه نقض کنندگان این کنترل و یا کسانیکه نسبت به آن لاقیدند فراهم ننموده و آنرا عملی نکرده اند، - تا آنزمان نمیتوان نخستین گام بسوی سوسیالیسم (یعنی از کنترل کارگری) را بپایان رساند و گام دوم را بسوی آن برداشت یعنی به تنظیم کارگری تولید پرداخت.

دولت سوسیالیستی میتواند فقط بمشابه شبکه ای از کمونهای تولید و مصرف پدید آید که تولید و مصرف خود را درستکارانه در نظر گیرند، در نیروی کار صرفه جوئی کنند، بهره دهی کار را دائماً بالا برند و بدینطریق امکان پابند روز کار را تا هفت و شش ساعت و از آنهم پائین تر آورند. در اینمورد، بدون سر و صورت دادن بامر دقیقترین حساب و کنترل همه خلقی و همه جانبه در قسمت غله و استحصال غله (و سپس در قسمت کلیه محصولات ضروری دیگر)، کار از پیش نخواهد رفت. سرمایه داری یکسلسله سازمانهای توده ای - شرکتهای مصرف - را برای ما بمیراث گذاشته است که قادرند انتقال به حساب و کنترل توده ای را در امر توزیع محصولات تسهیل نمایند. دامنه رشد این شرکتها در روسیه از کشورهای پیشرو کمتر است، ولی بهر حال بیش از ده میلیون عضو را در بر میگیرند. فرمانی که چند روز پیش درباره شرکتهای مصرف صادر شده پدیده فوق العاده مهمی است که خود ویژگی وضع کنونی و وظائف جمهوری سوسیالیستی شوروی را در لحظه حاضر بروشنی نشان میدهد.

این فرمان سازشی است با کنوپراتیف های بورژوائی و کنوپراتیف های کارگری که بر نقطه نظر بورژوائی باقی هستند. سازش یا مصالحه مزبور اولاً مشعر بر آنستکه نمایندگان مؤسسات نامبرده نه فقط در بحث و مذاکره در اطراف این فرمان شرکت داشتند، بلکه عملاً هم حق رأی قاطع بدست آوردند، زیرا قسمتهائی از فرمان که با مخالفت قطعی این مؤسسات برخورد نمود، حذف گردید. ثانیاً این مصالحه در ماهیت امر مشعر بر استنکاف حکومت شوروی از اصل دخول مجانی در کنوپراتیو (که یگانه اصل پیگیر پرولتاری است) و نیز استنکاف از اصل متحد نمودن تمام اهالی یک محل در یک کنوپراتیو واحد است. با عقب نشینی از این یگانه اصل سوسیالیستی، که با وظیفه محو طبقات مطابقت دارد، حق داده شد «کنوپراتیفهای کارگری طبقاتی» باقی بمانند (که در اینمورد فقط باین علت «طبقاتی» نامیده میشوند که تابع منافع طبقاتی بورژوازی هستند). سرانجام پیشنهاد حکومت شوروی مبنی بر اینکه

بورژوازی از هیئت های مدیره کئوپراتیفها بکلی اخراج گردد، نیز بسیار ضعیف شد و موضع منع ورود در هیئتهای مدیره فقط شامل صاحبان بنگاههای بازرگانی و صنعتی دارای جنبه سرمایه داری خصوصی گردید.

اگر پرولتاریا که از طریق حکومت شوروی عمل مینماید، موفق میشد بامر حساب و کنترل، در مقیاس سراسر کشور، سر و صورت بدهد، یا لاقلاً پایه های چنین کنترل را بنا نهد، آنگاه دیگر نیازی به اینگونه صلح و مصالحه ها نمی بود. ما میتوانستیم از طریق شعبات خواربار شوراها و از طریق ارگانهای کار سازی جنب شوراها، اهالی را در کئوپراتیو واحدی که بشیوه پرولتاری رهبری شود گرد آوریم، بدون اینکه در این امر کئوپراتیفهای بورژوائی مساعدتی کرده باشند و بدون اینکه ما گذشتی در مورد آن اصل صرفاً بورژوائی قائل شده باشیم که کئوپراتیو کارگری را وادار میکند کارگری باشد ولی در ردیف کئوپراتیو بورژوائی بماند - و حال آنکه کئوپراتیو کارگری میبایست بجای اینکار کئوپراتیو بورژوائی را تماماً تابع خود نماید، بدینطریق که هر دو را درهم آمیزد، تمام اداره امور را در دست خود قبضه کند و امر نظارت بر مصرف ثروتمندان را بکف خویش گیرد.

حکومت شوروی با عقد چنین سازشی با کئوپراتیفهای بورژوائی، وظائف تاکتیکی خود و اسلوبهای خودویژه اقدام را برای مرحله فعلی تکامل بطور مشخص تعیین نموده است، توضیح آنکه: ما، ضمن رهبری عناصر بورژوائی و استفاده از آنان و قائل شدن بعضی گذشتهای جزئی در حق آنان، شرایطی برای انجام آنچه پیشروی بوجود خواهیم آورد که سرعت آن از آنچه در بدو امر تصور میکردیم کندتر خواهد بود، ولی در عین حال پایدارتر بوده و پایگاه و خطوط مواصلاتی آن تأمین معتبرتر و مواضع متصرفی آن استحکام بهتری خواهد داشت. ضمناً شوراها اکنون میتوانند (و باید) موفقیتهای خود را در امر ساختمان سوسیالیستی با معیاری فوق العاده واضح و ساده و عملی بسنجند بدینطریق که معلوم کنند در چه تعداد از آبشینهها (کمون ها یا قراء و کوی ها و غیره) و تا چه اندازه ای دامنه رشد کئوپراتیفها باین حد نزدیک شده است که تمام اهالی را دربر گیرد.

\* بالا بردن بهره دهی کار

در هر انقلاب سوسیالیستی، پس از آنکه مشکل تصرف قدرت حاکمه از طرف پرولتاریا حل شد و به نسبتی که در موارد عمده و بطور کلی مشکل سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و ازبین بردن مقاومت آنان حل میشود بالضروره وظیفه اساسی ایجاد یک شکل اجتماعی عالیتری نسبت به سرمایه داری در نخستین سطحه قرار میگیرد که عبارت است از

بالا بردن بهره دهی کار و بدینمناسبت (و بخاطر این امر) دادن سازمان عالیتری به آن. حکومت شوروی ما درست در وضعی قرار دارد که در آن، در سایه پیروزیهای حاصله بر استثمارگران، از کرنسکی گرفته تا کورنیلف، امکان یافته است با این وظیفه تماس بلاواسطه حاصل نماید و کاملاً دست بکار انجام آن گردد. و در اینجا بلافاصله دیده میشود که اگر قدرت مرکزی دولتی را میتوان در ظرف چند روز تصاحب نمود، اگر مقاومت جنگی (و کار شکنانه) استثمارگران را حتی در گوشه و کنار یک کشور بزرگ میتوان طی چند هفته از بین برد، در عوض حل مشکل ارتقاء بهره دهی کار بنحوی استوار، در هر صورت (بویژه پس از دردناکترین و خانمانسوزترین جنگها) چندین سال وقت لازم دارد. طولانی بودن مدت کار را در این مورد بدون شک اوضاع و احوال عینی ایجاب میکند.

اعتلای بهره دهی کار مقدم بر هر چیز لازمه اش تأمین پایه مادی صناعت بزرگ یعنی توسعه دامنه تولید سوخت، آهن، ماشین سازی و صنایع شیمیائی است. جمهوری شوروی روسیه از این لحاظ در شرایط مساعدی قرار دارد، زیرا حتی پس از صلح برست نیز - ذخائر معدنی عظیم (در اورال) و سوخت در سیبری باختری (ذغال سنگ)، در قفقاز و جنوب شرقی (نفت)، در مرکز (تورب)، ثروتهای عظیمی از جنگل، نیروی آبی، مواد خام برای صنایع شیمیائی (قره بوغاز) و غیره در اختیار دارد. بهره گیری از این ثروتهای طبیعی با شیوه های تکنیک نوین پایه پیشرفت بیسابقه نیروهای مولده را فراهم خواهد آورد.

شرط دیگر بالا بردن بهره دهی کار اولاً عبارتست از اعتلای آموزشی و فرهنگی توده اهالی. این اعتلا اکنون با سرعت عظیمی انجام می پذیرد ولی افرادی که کهنه پرستی بورژوازی کورشان نموده آنها نمی بینند و قادر بدرک اینموضوع نیستند که در سایه سازمان شوروی اکنون شوق رسیدن به نور دانش و ابراز ابتکار چه دامنه ای در بین «قشرهای زیرین» خلق بخود گرفته است. ثانیاً ارتقاء سطح انضباط زحمتکششان و بلد بودن طرز کار، سودمندی و پربهره گی کار و سازمان دادن بهتر به آن نیز شرط اعتلای اقتصادی می باشد.

از این لحاظ کار ما بخصوص خراب است و اگر به حرف کسانی که به ارباب بورژوازی تن در داده و یا آزمندان بوی خدمت میکنند باور نمائیم، کار ما حتی نومیدانه است. این افراد نمیفهمند که هیچ انقلابی نبوده و نمیتواند باشد که در آن هواداران نظام قدیم در باره فرو پاشیدگی و هرج و مرج و غیره داد و فریاد نکرده باشند. طبیعی است توده هائیکه تازه طوق ستمگری وحشیانه و بیسابقه ایرا از گردن خود بدور افکنده اند در جوش و خروش ژرف و پردامنه ای هستند و ایجاد مبانی نوینی برای انضباط کار از طرف توده ها - پروسه ای بس طولانی است و تا پیروزی کامل بر ملاکین و بورژوازی چنین کاری حتی شروع هم نمیتوانست بشود.

ولی ما بدون اینکه ذره ای به آن نومییدی اکثراً ساختگی دچار شویم که بورژواها و روشنفکران بورژوازی (که از مدافعه امتیازات قدیمی خود نومید شده اند) شیوع میدهند، در عین حال بهیچوجه نباید شرّ عیان را پرده پوشی نمائیم. بعکس ما آنرا آشکار خواهیم ساخت و بر شدت شیوه های شوروی مبارزه برضد آن خواهیم افزود، زیرا موفقیت سوسیالیسم بدون پیروزی انضباط آگاهانه پرولتاری بر هرج و مرج خودبخودی خرده بورژوائی، یعنی بر همان هرج و مرجی که تضمین حقیقی اعاده احتمالی قدرت کرنسکیسم و کارنیلوئیسم میباشد، محال است.

آگاهترین پیش آهنگ پرولتاریای روسیه هم اکنون وظیفه ارتقاء سطح انضباط کار را در برابر خود نهاده است. مثلاً، هم در کمیته مرکزی اتحادیه فلز سازان و هم در شورای مرکزی اتحادیه های کارگری در این باره به تعیین اقدامات لازمه و تنظیم طرحهای فرامین پرداخته اند. از این کار باید پشتیبانی نمود و با تمام قوا آنرا بجلو سوق داد. آنچه را که باید در دستور روز قرار داد و عملاً بکار بست و مورد آزمایش قرار داد عبارتست از پرداخت دستمزد در برابر کارکرد، بکار بردن بسیاری از آنچه که در سیستم تیلور علمی و مترقی است و نیز تطبیق میزان دستمزد با مجموع فرآورده ها یا با نتایج بهره برداری حمل و نقل راه آهن و راههای آبی و غیره و غیره.

فرد روس در مقایسه با ملل پیشرو کارکن بدی است. در شرایط رژیم تزاریسم و زنده بودن بقایای رژیم سرواژ جز اینهم نمیتوانست باشد. آموختن طرز کار کردن - وظیفه ایست که حکومت شوروی باید با تمام دامنه آن در مقابل مردم بگذارد. آخرین کلام سرمایه داری در این مورد یعنی سیستم تیلور - مانند تمام ترقیات سرمایه داری - آمیزه ایست از درنده خوئی ظریف کاری شده است شمار بورژوازی و یکسلسله از گرانبهاترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در رشته کار و حذف حرکات زائد و ناراحت و بوجود آوردن صحیحترین شیوه های کار و معمول نمودن بهترین سیستمهای حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی بهر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبهای علم و فن را در این رشته اقتباس کند. شرط عملی شدن سوسیالیسم موفقیتهاست که ما در امر توأم نمودن حکومت شوروی و سازمان اداری شوروی با ترقیات نوین سرمایه داری بدست می آوریم. باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آنرا فراهم ساخت. باید در عین حال، ضمن بالا بردن بهره دهی کار، خصوصیات دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم را در نظر گرفت. این خصوصیات از یکطرف مستلزم شالوده ریزی سازمان سوسیالیستی مسابقه و از طرف دیگر مستلزم بکار بردن شیوه اجبار است، تا بدینطریق قدرت حاکمه پرولتاری دچار وارفتگی نشود و شعار دیکتاتوری پرولتاریا را نیالاید.

## \* ترتیب امر مسابقه

از جمله مهملاتی که بورژوازی با رغبت تمام دربارهٔ سوسیالیسم اشاعه میدهد اینست که گویا سوسیالیستها منکر اهمیت مسابقه هستند. ولی در حقیقت امر، فقط سوسیالیسم است که با ازبین بردن طبقات و بالتیجه با برانداختن اسارت توده ها، برای نخستین بار راه مسابقه را واقعاً در یک مقیاس توده ای باز میکند. و همانا سازمان شورویست که با گذار از دموکراتیسم صوری جمهوری بورژوازی به شرکت واقعی توده های زحمتکش در ادارهٔ امور برای نخستین بار مسابقه را با دامنهٔ وسیعی طرح مینماید. در رشتهٔ سیاسی این امر بمراتب سهلتر است تا در رشتهٔ اقتصادی، ولی برای موفقیت سوسیالیسم بویژه قسمت اخیر مهم است.

یکی از وسائل ترتیب امر مسابقه یعنی مطلع ساختن افکار عامه را در نظر بگیریم. جمهوری بورژوازی این امر را فقط بشکل صوری تأمین مینماید ولی در عمل جراید را تابع سرمایه میکند، «عوام» را با مشتی مهملات سیاسی هیجان انگیز سرگرم مینماید و در پس ستر «اسرار بازرگانی» که حافظ «مالکیت مقدس» است، و آنچه را که در کارگاهها، در معاملات بازرگانی و در کنتراتها و غیره روی میدهد، پوشیده میدارد. حکومت شوروی اسرار بازرگانی را ملغی نموده و در راه جدیدی گام نهاده است، ولی برای استفاده از افکار عامه بمنظور مسابقه اقتصادی، ما هنوز تقریباً هیچ کاری انجام نداده ایم. باید، در عین سرکوب بی‌امان جراید بورژوازی که سراپا آمیخته با کذب و افتراآت وقیحانه است، بطور سیستماتیک دست بکار ایجاد آنچنان جرائدی شد که توده ها را با مطالب هیجان انگیز سیاسی و اراجیف سیاسی سرگرم نسازد و تحمیق نکند بلکه بویژه مسائل اقتصادی روزمره را در دسترس قضاوت توده قرار دهد و به بررسی جدی این مسائل کمک نماید. هر فابریک و هر دهی، یک کمون تولید و مصرف است که حق دارد و موظف است بشیوهٔ خود قوانین عمومی شوروی را بکار بندد (غرض از «بشیوهٔ خود» تخطی از این قوانین نبوده بلکه تنوع شکلهای اجرای آنهاست) و بشیوهٔ خود مشکل حساب را در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات حل نماید. در رژیم سرمایه داری این عمل «کار خصوصی» هر سرمایه دار و ملاک و کولاک بود، ولی در شرایط حکومت شوروی این عمل کار خصوصی نبوده بلکه مهمترین کار دولتی است.

و ما هنوز تقریباً بکار عظیم و دشوار، ولی در عوض برکت خیز ترتیب امر مسابقه بین کمونها و معمول نمودن حساب و مطلع ساختن افکار عمومی در جریان تولید غله و تهیهٔ لباس و غیره و تبدیل گزارشنامه های بوروکراتیک خشک و بیجان به نمونه های زنده ای که هم دافع و هم جاذب باشند، — نپرداخته ایم. در شرایطیکه تولید بشیوهٔ سرمایه داری انجام

میگرفت نقش یک نمونه جداگانه مثلاً فلان آرتل تولید کننده، ناگزیر به منتها درجه محدود بود و فقط توهمات خرده بورژوازی میتوانست در این سودا باشد که سرمایه داری از راه نفوذ و تأثیر نمونه هائی از مؤسسات نیکوکار «اصلاح گردد». پس از انتقال قدرت حاکمه سیاسی بدست پرولتاریا، پس از سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان، وضع از بیخ و بن دگرسان میشود، — و بنابر آنچه مشهورترین سوسیالیستها بکرات خاطرنشان ساخته اند، — نیروی یک نمونه برای نخستین بار امکان می یابد تأثیر خود را در مقیاس توده ای ببخشد. کمونهای نمونه باید مربی، معلم و مشوق کمون های عقب مانده باشند و خواهند بود. مطبوعات باید سلاح ساختمان سوسیالیستی بوده مردم را مفصلاً با موفقیت های کمونهای نمونه آشنا سازند، علل موفقیت آنها و شیوه های سازمان اقتصادی آنها را بررسی نمایند و از طرف دیگر نام کمونهای را که «سنن سرمایه داری» یعنی هرج و مرج، تن پروری، بی نظمی و احتکار را با سرسختی محفوظ داشته اند، «در لوحه سیاه» وارد سازند. آمار در جامعه سرمایه داری منحصرأ در ید اختیار «دیوانیان» یا متخصصین محدودی بود، — ولی ما باید آنها در دسترس توده ها قرار دهیم و عامه را از آن آگاه سازیم تا بدین طریق زحمتکشانشان رفته رفته بیاموزند خود درک کرده و مشاهده نمایند که چگونه و به چه میزانی باید کار کرد، چگونه و به چه میزانی میتوان استراحت نمود، — ما باید این عمل را انجام دهیم تا مقایسه بین نتایج عملی اقتصاد کمونهای جداگانه مورد توجه و بررسی عموم قرار گیرد و کمونهای برجسته بیدرنگ پاداش یابند (از راه تقلیل روز کار طی یک مدت معین و افزایش دستمزد و واگذاری مقدار کثیری نعمات و نفایس فرهنگی یا هنری و غیره).

هنگامیکه طبقه جدیدی بعنوان پیشوا و رهبر جامعه در صحنه تاریخ پدید می آید این امر هرگز بدون گذراندن یک دوره «تلاطمات» بسیار شدید، تشنجات، پیکار و طوفان از یک طرف و از طرف دیگر بدون یک دوره گام برداریهای نامطمئن، آزمونها، نوسانات و تزلزلاتی در مورد انتخاب شیوه های نوینی که با وضع ابژکتیف نوین مطابقت داشته باشد، از پیش نمیرود. اشراف فتودال، بهنگام نابودی خود از بورژوازی پیروز شونده ایکه آنها را از صحنه بیرون میکرد نه تنها از راه توطئه چینیهها و تلاشهای برای قیام و اعاده قدرت انتقام میکشیدند بلکه با بباد تمسخر گرفتن ناشیگری و بی مهارتی و اشتباهات «تازه بدوران رسیده ها» و «گستاخانی» که جسارت کرده اند، بدون داشتن آمادگی دیرین سال امیران و بارونها و اشراف و بزرگان «سکان مقدس» دولت را بدست خود گیرند، — نیز انتقامجویی میکردند — عیناً بهمانگونه که اکنون کورنیلف ها و کرنسکی ها، گوتس ها و مارتف ها، این گروه قهرمانان مکتب دلالی بورژوازی یا شکاکیت بورژوازی از طبقه کارگر روسیه بمناسبت تلاش «گستاخانه» وی برای تصرف قدرت حاکمه انتقام میگیرند.

بدیهی است برای اینکه طبقهٔ اجتماعی جدید و آنهم طبقه ای که تاکنون در قید ستم بوده و فقر و جهل در هم خوردش نموده است، بتواند با وضع جدید خو بگیرد، با محیط آشنا گردد، به کار خود سر و صورت دهد و سازماندهائی از خود بیرون دهد، هفته ها نه، بلکه ماههای آزرگار و سالها لازمست. روشن است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمیتوانست واجد تجربه و آموختگی مؤسسات سازمانده بزرگی گردد که برای میلیونها و دهها میلیون افراد کشور در نظر گرفته شده و دگرسان نمودن آموختگی های قدیمی هم که تقریباً آموختگی های منحصرأ تبلیغاتی است، - کاریست بس طولانی ولی هیچ چیز محالی در اینجا وجود ندارد و اگر ما لزوم تحول را روشن ببینیم و برای عملی نمودن آن عزم راسخ داشته و در تعقیب هدف عظیم و دشوار خود با استقامت باشیم، آنرا عملی خواهیم نمود. قریح سازماندهی در بین «خلق» یعنی بین کارگران و دهقانانی که دیگران را استثمار نمیکنند بحد وفور وجود دارد؛ سرمایه آنها را هزار هزار در منگنه میفشرد، نابود میکرد و دور میانداخت؛ ما هم هنوز نمیتوانیم آنها را بیابیم، تشویق کنیم، بپا داریم و به پیش کشیم. ولی اگر ما - با تمام شور انقلابی که بدون آن انقلابهای پیروزمندانه غیرممکن است - به آموختن این کار بپردازیم آنرا خواهیم آموخت.

هیچ جنبش خلقی عمیق و نیرومندی در تاریخ بدون پیدایش کف کثیفی از ماجراجویان و شیادان، لافزنان و قشقرق بازان که به پروپای نو آوران بی تجربه می پیچند، بدون شتابزدگی های بی معنی، ندانم کاریها و جوش و جلاهای بیهوده و بدون کوشش بعضی از «رهبران» برای دست زدن به ۲۰ کار و پایان نرساندن حتی یکی از آنها - از پیش نرفته است. بگذار توله سگهای جامعهٔ بورژوازی از بلوروسف گرفته تا مارتف در مورد هر تراشهٔ زائدی که بهنگام تراشیدن جنگل بزرگ و قدیمی فرود میافتد زوزه بکشند و پارس کنند. آنها برای همین توله سگند که به پیل پرولتاری پارس کنند. بگذار پارس کنند. ما براه خود ادامه خواهیم داد و خواهیم کوشید با احتیاط و شکیبائی هر چه بیشتر سازماندهان حقیقی و افرادی را آزموده و از هر باره بشناسیم که دارای ذهن روشن و دراکه ای عملی هستند و وفاداری نسبت بسوسیالیسم را با این قابلیت در خود جمع دارند که بدون جنجال (و علی رغم شتابزدگی و جنجال) موجبات کار استوار، یکجا و متفق عدۀ زیادی از افراد را در چهار چوب سازمان شوروی فراهم سازند. فقط چنین افرادی را پس از آزمایشهای متعدد باید از ساده ترین وظائف بدشوارترین وظائف گماشت و به مقامات مسئولیتدار رهبری کار خلق و رهبری امور کشور ارتقاء داد. ما هنوز اینکار را نیاموخته ایم. ولی خواهیم آموخت.

قطعنامه آخرین کنگره (کنگره مسکو) شوراها مهمترین وظیفه لحظه کنونی را ایجاد «سازمان موزون» و بالا بردن انضباط قرار میدهد. به چنین قطعنامه هائی اکنون همه با طیب خاطر «رأی میدهند» و آنها را «امضا میکنند»، ولی در باره اینکه عملی کردن آنها بکار بردن شیوه اجبار و آنها اجبار بشکل دیکتاتوری را ایجاب مینماید معمولاً تعمق نمیورزند. و حال آنکه بزرگترین سفاقت و پوچترین خیالبافیها بود هر آینه تصور میشد که بدون اجبار و بدون دیکتاتوری گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم امکان پذیر است. تئوری مارکس از مدتها پیش با نهایت صراحت بر ضد این یاوه گوئی خرده بورژوا – دموکراتیک و آنارشیستی سخن گفته است. روسیه سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ نیز تئوری مارکس را در این مورد با چنان وضوح و با چنان طرز محسوس و مؤثری تأیید میکند که فقط افرادی که بطرز نومید کننده ای کند ذهن اند و یا جداً تصمیم گرفته اند از حقیقت رخ برتابند، ممکنست هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلف (اگر او را نمونه روسی کاونیاک بورژوائی بشمریم) و یا دیکتاتوری پرولتاریا – در باره راه دیگری جز این برای کشوری که تکامل فوق العاده سریعی را با پیچهای فوق العاده تند انجام میدهد و در حال فروپاشیدگی یأس آوری که زائیده یکی از دردناک ترین جنگهاست بسر می برد، جای سخنی هم نمیتواند باشد. هرگونه راه حل بینابینی یا فریب مردم بتوسط بورژوازی است که نمیتواند حقیقت را بگوید، نمیتواند بگوید که کورنیلف را لازم دارد و یا حاکی از کند ذهنی دموکراتهای خرده بورژوا یعنی چرنفها، تسره تلی ها و مارتف ها است که در باره وحدت دموکراسی و دیکتاتوری دموکراسی و جبهه عمومی دموکراتیک و اراجیف دیگر یاوه سرائی مینمایند. از کسیکه حتی سیر انقلاب ۱۹۱۷-۱۹۱۸ روسیه هم نتوانست به او بیاموزد که راه حلهای بینابینی نمیتواند وجود داشته باشد، باید دست شست.

از طرف دیگر ایقان به اینموضوع دشوار نیست که در هر انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم دیکتاتوری بدو علت عمده و یا در دو جهت عمده ضروریست. نخست اینکه سرمایه داری را نمیتوان مغلوب نمود و ریشه کن ساخت مگر از طریق درهم شکستن بی امان مقاومت استثمارگران که بلافاصله نمیتوان آنها را از ثروتشان و از برتریهای تشکل و معلوماتشان محروم ساخت و بالنتیجه طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند واژگون سازند. دوم آنکه هیچ انقلاب کبیر و بویژه انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر جنگ خارجی هم در بین نباشد، ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین همکشوران انجام پذیرد، جنگی که ویرانی حاصله از آن از جنگ

خارجی هم بیشتر است و هزارها و میلیونها موارد تزلزل و نوسان از یکسو بسوی دیگر را دربر دارد و حاکی از یک وضع بینهایت نامعین و نامتعادل و آشفته می باشد. و بدیهیست که هیچیک از عناصر فساد جامعه کهنه که ناگزیر بسیار کثیرالعهده و اکثراً با خرده بورژوازی مربوطند (زیرا خرده بورژوازی را هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه ورشکست و نابود میکند) نمیتوانند در یک چنین تحول عمیقی «خودنمائی» کنند. و اما عناصر فساد هم نمیتوانند طور دیگری «خودنمائی کنند» مگر از راه افزایش جرائم، اوباشی، ارتشاء، احتکار و انواع فضاحت دیگر. برای اینکه بتوان از عهده همه آنها برآمد زمان و سرنجۀ آهنین لازمست.

هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم اینموضوع را بطور غریزی حس نکرده و با تیرباران دزدان در محل ارتکاب جرم، قاطعیت نجات بخشی از خود نشان نداده باشند. مصیبت انقلابهای پیشین در این بود که شور انقلابی توده ها که آنها را در حالت برانگیختگی نگاه میدارد و به آنها نیرو میدهد تا عناصر فساد را بطرز بی امانی سرکوب نمایند برای مدتی مدید کفایت نمیکرد. علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی دوامی شور انقلابی، ضعف پرولتاریا بود که تنها کسی است که قادر است (در صورتیکه بحدکافی کثیرالعهده و آگاه و با انضباط باشد) اکثریت زحمتکشان و استثمار شوندهگان (بزبان ساده تر و عامه فهم تر اکثریت تهیدستان) را بسوی خود جلب کند و قدرت حاکمه را بمنظور سرکوب کامل تمام استثمارگران و تمام عناصر فساد برای مدتی بحد کافی طولانی در دست خود نگاه دارد.

همین تجربه تاریخی تمام انقلابها و همین درس تاریخی - جهانی - اقتصادی و سیاسی بود که مارکس آنرا تلخیص نمود و فورمول کوتاه، صریح، دقیق و روشن دیکتاتوری پرولتاریا را بدست داد. و اینکه برداشت انقلاب روس در مورد اجرای این وظیفه تاریخی - جهانی صحیح بود، موضوعیست که مارش پیروزمندانۀ سازمان شوروی در بین تمام خلقها و اقوام روسیه آنرا به ثبوت رساند. زیرا حکومت شوروی چیزی نیست جز شکل سازمانی دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری طبقۀ پیشرو که دهها و دهها میلیون زحمتکش و استثمار شونده ایرا که با تجربه خود می آموزند پیشاهنگ با انضباط و آگاه پرولتاریا را مطمئن ترین پیشوای خود بشمرند، برای ایجاد دموکراتیسم نوین و شرکت مستقل در اداره امور کشور برمیانگیزد.

ولی دیکتاتوری کلمۀ بزرگی است. و کلمات بزرگ را هم نمیتوان بدست باد سپرد. دیکتاتوری قدرت آهنینی است که خواه در سرکوب استثمارگران و خواه در سرکوب اوباشان جسارت انقلابی و سرعت دارد و به کسی امان نمیدهد. و حال آنکه قدرت حاکمۀ ما بی اندازه نرم و اکثراً به خمیر شبیه تر است تا به آهن. حتی برای یک دقیقه هم نمیتوان فراموش کرد که طبع

بورژوائی و خرده‌بورژوائی به دو گونه علیه حکومت شوروی مبارزه میکنند: از یکطرف با فعالیت از خارج یعنی با شیوه‌های ساوینکف‌ها، گوتس‌ها، گگچکوری‌ها، کورنیلف‌ها، با توطئه‌ها و قیامها، با انعکاس منحوس «ایده نولوژیک» آنها و با سیلی از اکاذیب و افتراآت در مطبوعات کادتها و اس‌ارهای راست و منشویکها؛ - و از طرف دیگر با فعالیت از داخل یعنی با استفاده از هر گونه عناصر فساد و هرگونه ضعف برای رشوه و تقویت بی‌انضباطی و ولنگاری و آشفتگی. هر قدر ما به سرکوب جنگی کامل بورژوازی نزدیکتر میشویم طبع هرج و مرج طلبی خرده‌بورژوائی برای ما خطرناکتر میشود و مبارزه با آن را نمیتوان فقط بوسیله ترویج و تبلیغ و سازمان مسابقه و برچین کردن سازماندهان انجام داد بلکه شیوه اجبار را نیز در این مبارزه باید معمول داشت.

به نسبتی که وظیفه اصلی حکومت دیگر نه سرکوب جنگی بلکه اداره امور قرار میگیرد شکل تیپیک سرکوب و اجبار نیز دیگر از تیرباران در محل به دادرسی تبدیل میگردد. و در اینمورد توده‌های انقلابی پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ در راه صحیحی گام نهادند و قابلیت حیات انقلاب را ثابت نمودند، بدینمعنی که قبل از صدور هرگونه فرمانی در باره انحلال دستگاه دادرسی بوروکراتیک - بورژوائی شروع به دایر نمودن دادگاههای کارگری و دهقانی خود کردند. ولی دادگاههای انقلابی و خلقی ما بی اندازه و بطور مافوق تصویری ضعیفند. حس میشود که نظر مردم نسبت به دادگاه بمشابه یک چیز فرمایشی و بیگانه که از دوران سلطه ملاکان و بورژوازی بمیراث رسیده، هنوز بطور قطعی از بین نرفته است. هنوز ادراک کافی در این باره حاصل نشده است که دادگاه ارگانیکست بویژه برای جلب عموم تهیدستان به اداره امور کشور (زیرا فعالیت دادرسی یکی از وظائف کشورداری است) و دادگاه ارگان قدرت حاکمه پرولتاریا و دهقانان تهیدست و آلت پرورش روح انضباط است. در مورد این واقعیت ساده و بدیهی ادراک کافی حاصل نشده است که چون مصیبت عمده روسیه قحطی و بیکاری است، لذا با هیچگونه شور درونی نمیتوان بر آن فائق آمد بلکه باید سازمان همه جانبه، جامع و همگانی و انضباط ایجاد نمود تا میزان تهیه نان مردم و نان صنایع (سوخت) افزایش یابد و به موقع حمل گردد و صحیحاً توزیع شود، - و باینجهت هرکس انضباط کار را در هر کارخانه، در هر واحد اقتصادی و در هر کاری نقض نماید، تقصیر عذابهای ناشی از گرسنگی و بیکاری را بگردن دارد و این مقصرین را باید توانست یافت و بدادگاه تسلیم نمود و بی‌امان به کیفر رساند. طبع خرده‌بورژوائی که ما اکنون سرسختترین مبارزات را با آن در پیش داریم همانا در اینموضوع بروز میکنند که ارتباط اقتصادی و سیاسی قحطی و بیکاری با ولنگاری هر فرد در امر سازمان و انضباط بطور ضعیف درک میشود و نظریه خرده مالکانه ای که حاکمیت: همین باشد مرا کیسه شود پر - جهان ویرانه گردد نیست باکم - بطور استواری

برجاست.

در امور راه آهن که میتوان گفت پیوندهای اقتصادی ارگانیک را که بتوسط سرمایه داری بزرگ ایجاد شده است از همه نمایانتر مجسم میسازد، این مبارزه طبع خرده بورژوازی و لنگاری علیه تشکل پرولتاری با برجستگی خاصی منعکس است. از بین عناصر «اداری» بحد وفور کارشکن و رشوه گیر بیرون می آید؛ بهترین بخش عناصر پرولتاری در راه انضباط مبارزه میکند؛ ولی البته، هم در اینجا و هم در آنجا عده زیادی متزلزل و «ضعیف» یافت میشوند که قادر نیستند در مقابل «وسوسه» سفته بازی و رشوه گیری و منافع شخصی، که بقیمت خرابی کلیه دستگاهی تمام میشود که پیروزی بر قحطی و بیکاری وابسته به صحت عمل آنست، مقاومت نمایند.

نکته شاخص در اینجا مبارزه ایست که در این زمینه در پیرامون فرمان اخیر مربوط به اداره راه آهن و فرمان مربوط به واگذاری اختیارات دیکتاتوری (یا اختیارات «نامحدود») به بعضی از رهبران درگرفته بود. نمایندگان آگاه (و در اکثر موارد شاید هم غیر آگاه) و لنگاری خرده بورژوازی میخواستند واگذاری اختیارات «نامحدود» (یعنی دیکتاتوری) را به بعضی افراد بعنوان عدول از مبادی کار جمعی و دموکراتیسم و عدول از اصول حکومت شوروی تلقی نمایند. در میان اس‌ارهای چپ در بعضی نقاط تبلیغات به تمام معنی اوباشانه ای بر ضد فرمان دیکتاتور منشی شیوع یافته بود که غرائز زشت و شوق خرده مالکانه «کیسه پرکنی» را تحریک میکرد. مسئله، اهمیت واقعاً عظیمی کسب کرد: اولاً این موضوع اصولی که آیا بطور کلی انتصاب افراد جداگانه دارای اختیارات نامحدود دیکتاتورها با مبادی اصلی حکومت شوروی همساز هست؛ ثانیاً این موضوع که آیا واقعه مزبور – یا اگر خواسته باشید سابقه مزبور – با وظائف خاص قدرت حاکمه در لحظه مشخص فعلی چه رابطه ای دارد. روی هر یک از دو موضوع باید با دقت بسیار مکث نمود.

اینکه دیکتاتوری افراد جداگانه در موارد بسیار زیادی در تاریخ جنبشهای انقلابی مظهر و حامل و ناقل دیکتاتوری طبقات انقلابی بوده است موضوعیست که تجربه بی چون و چرای تاریخ بر آن گواهی میدهد. دیکتاتوری افراد جداگانه با دموکراتیسم بورژوازی بدون شک همساز بوده است. ولی ملامتگران بورژوازی حکومت شوروی و نیز پامنبری خوانان خرده بورژوازی آنها در این مورد همیشه از خود تردستی نشان میدهند: از یکطرف حکومت شوروی را صرفاً یک چیز مهمل و آنارشستی وحشیانه ای میخوانند و با دقت میکوشند تمام قیاسات تاریخی و براهین تئوریک ما را در باره اینکه شوراها شکل عالیتتری از دموکراتیسم و حتی از آنها بالاتر: مبدأ شکل سوسیالیستی دموکراتیسم هستند، مسکوت گذارند؛ از طرف دیگر از ما دموکراتیسمی عالیتتر از دموکراتیسم بورژوازی طلب میکنند و میگویند: دیکتاتوری شخصی با

دموکراتیسم بلشویکی (یعنی نه بورژوائی، بلکه سوسیالیستی) و شوروی شما مطلقاً همساز نیست.

کار این استدالات بیش از حد زار است. اگر ما آنارشیست نیستیم، باید ضرورت دولت یعنی اجبار را برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم بپذیریم. شکل اجبار را درجه تکامل طبقه انقلابی و سپس عوامل خاصی از قبیل مثلاً میراث جنگ طولانی و ارتجاعی و نیز شکلهای مقاومت بورژوازی و خرده بورژوازی معین میکند. از اینرو بین دموکراتیسم شوروی (یعنی سوسیالیستی) و بکار بردن قدرت دیکتاتور منشانه افراد جداگانه مطلقاً هیچگونه تضاد اصولی وجود ندارد. وجه تمایز دیکتاتوری پرولتاری با دیکتاتوری بورژوائی در اینستکه اولی ضربات خود را بر ضد اقلیت استثمارگر برفع اکثریت استثمار شونده متوجه میسازد و سپس در اینستکه اولی را — حتی بوسیله افراد جداگانه هم — نه تنها توده های زحمتکشان و استثمار شوندهگان، بلکه علاوه بر آن سازمانهای عملی مینمایند که طوری ساخته شده اند که همانا چنین توده هائی را بیدار نمایند و برای خلاقیت تاریخی برانگیزند (سازمانهای شوروی از این نوع سازمانها هستند).

در مورد مسئله دوم، یعنی درباره اهمیت قدرت دیکتاتوری شخص واحد از نقطه نظر وظائف خاص لحظه حاضر، باید گفت که هر نوع صنعت ماشینی بزرگ — یعنی همانا منبع و بنیان مادی و تولیدی سوسیالیسم — وحدت اراده بلاشروط و کاملاً مؤکدی را ایجاب میکند که کار مشترک صدها، هزارها و دهها هزار نفر را هدایت مینماید. این ضرورت هم از لحاظ فنی، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تاریخی واضح است و تمام کسانی هم که در باره سوسیالیسم اندیشیده اند همیشه آنرا بعنوان شرط سوسیالیسم شناخته اند. ولی مؤکدترین وحدت اراده را چگونه میتوان تأمین نمود؟ — از راه اطاعت اراده هزاران نفر از اراده یکفرد.

این اطاعت، در صورت حد اعلای آگاهی و با انضباطی شرکت کنندگان در یک امر مشترک، بیشتر به رهبری ملایم یک دیریژور شباهت خواهد داشت و در صورت فقدان انضباط و آگاهی ایده آل ممکنست شکلهای زننده دیکتاتور منشی را بخود بگیرد. ولی بهر حال اطاعت بی چون و چرا از اراده واحد برای پیشرفت مراحل مختلف کاریکه همانند صنعت ماشینی بزرگ به آن سازمان داده شده باشد ضرورت مسلم دارد. ضرورت این اطاعت برای راههای آهن دو برابر و سه برابر میشود. و همین انتقال از یک وظیفه سیاسی به وظیفه دیگری که ظاهراً هیچگونه شباهتی با اولی ندارد نکته ایست که تمام خودویژگی لحظه حاضر را تشکیل میدهد. انقلاب قدیمی ترین، محکمترین و سنگین ترین پابندهائی را که توده ها بضرر چوب از آن اطاعت میکردند تازه درهم شکسته است. این مربوط به دیروز بود. ولی امروز همان انقلاب، همانا بمنظور تکامل و استحکام خود، یعنی برفع سوسیالیسم، خواستار

اطاعت بلاشرط توده ها از اراده واحد رهبران پروسه کار است. روشن است که چنین انتقالی دفعته محال است. روشن است که این انتقال فقط به قیمت بزرگترین تکانها و تشنجات و بازگشتهای بسوی گذشته و حد اعلاى صرف انرژی از طرف پیشاهنگ پرولتاریا، که مردم را بسوی جامعه نوین هدایت میکند، عملی خواهد بود. در این باره کسانی که دچار هیستری جاهلانه «نوایا ژیزن» یا «وپریود»، «دلوناردا» یا «ناش وک» میشوند تعمق نمی ورزند.

خصوصیات روحی یک نماینده متوسط یا عادی توده زحمتکش و استثمار شونده را در نظر بگیرید و با شرایط عینی، مادی زندگی اجتماعی وی مقایسه کنید. تا قبل از انقلاب اکتبر او هنوز عملاً ندیده بود که طبقات دارا و استثمارگر از روی واقع چیزها که برای آنها جنبه واقعاً جدی داشته باشد فدا نموده و یا بنفع او گذشته کرده باشند. او هنوز ندیده بود که زمین بارها وعده داده شده و آزادی به وی بدهند، صلح بدهند، از منافع «عظمت طلبی» و قراردادهای سری عظمت طلبانه و نیز از سرمایه و سودهای آن بگذرند. او این موضوع را فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دید که خودش با زور آنرا بدست آورد و با زور هم میبایست از آنچه از کرنسکی ها، گوتس ها، گگچکوری ها، دوتوف ها و کورنیلف ها گرفته بود دفاع نماید. بدیهی است که تا مدت معینی تمام توجه او، تمام فکر و ذکر او و تمام قوای روحی او فقط متوجه اینست که نفسی بکشد، کمری راست کند، میدانی بگیرد و از نزدیکترین نعمات زندگی که میتوان بدست آورد و استثمارگران سرنگون شده به وی نمیدادند برخوردار گردد. بدیهیست که مدت معینی وقت لازمست تا نماینده عادی توده نه فقط خودش به بیند و نه فقط یقین حاصل کند بلکه همچنین احساس نماید که نمیشود بطور ساده «گرفت»، قاپید و ربود، زیرا این امر به تشدید فروپاشیدگی و نابودی و بازگشت کورنیلفها منجر میگردد. چنین تحولی در شرایط زندگی (و بالنتیجه در روحيات) توده عادی زحمتکش تازه آغاز شده است. و تمام وظیفه ما، وظیفه حزب کمونیست ها (بلشویک ها) که ترجمان آگاه مجاهدات استثمار شوندهگان در راه رهائی است، اینست که این تحول را درک کنیم، به ضرورت آن پی بریم، در رأس توده فرسوده ای که با خستگی در جستجوی راه نجاتست قرار گیریم، او را براه راست، براه انضباط کار و براهی هدایت کنیم که در آن وظائف میتینگ دادن در باره شرایط کار با وظائف اطاعت بی چون و چرا از اراده رهبر شوروی یا دیکتاتور در هنگام کار مطابقت نماید.

بورژواها، منشویکها و نوایا ژیزنی ها که فقط آشفتگی و بی نظمی و انفجارهای خود پرستی خرده مالکانه را می بینند، به «میتینگ دادن» میخندند و از آنها بیشتر در مورد آن با غیظ تمام میگردند. ولی توده ستمکشان بدون میتینگ دادن هرگز نمیتوانستند از انضباط تحمیلی استثمارگران به مرحله انضباط آگاهانه و داوطلبانه گام گذارند. میتینگ دادن همان دموکراتیسم حقیقی زحمتکشان است، کمر راست نمودن آنجا است، بیداری آنها برای

زندگی نوین است و نخستین گامهای آنها در عرصه ایست که خود آنها از لوث وجود حشرات موذی (استثمارگران، امپریالیستها، ملاکان و سرمایه داران) پاک کرده و خود میخواهند بیاموزند در آن امور را بشیوه خود، برای خود و بر مبادی حکومت خود، حکومت شوروی خود سر و صورت دهند نه بر مبادی حکومت بیگانه، حکومت اشرافی و بورژوازی. همانا پیروزی اکتبر زحمتکشان بر استثمارگران و نیز یک دوره تاریخی تام و تمامی از بحث و مذاکرات اولیه خود زحمتکشان در باره شرایط نوین زندگی و وظائف نوین لازم بود تا انتقال پایدار بشکلهای عالیتر انضباط کار و درک آگاهانه ایده ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و اطاعت بی چون و چرا از اوامر انفرادی نمایندگان حکومت شوروی در هنگام کار امکان پذیر گردد. این انتقال اکنون آغاز شده است.

ما نخستین وظیفه انقلاب را موفقانه انجام دادیم، ما دیدیم که چگونه توده های زحمتکش شرط اساسی موفقیت انقلاب یعنی تشریک مساعی برضد استثمارگران بمنظور سرنگون ساختن آنها در خود فراهم آوردند. مراحل نظیر اکتبر سال ۱۹۰۵ و فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ دارای اهمیت تاریخی – جهانی هستند.

ما دومین وظیفه انقلاب را با موفقیت انجام دادیم یعنی آن «قشرهای پائینی» جامعه را که استثمارگران به پائین پرتاب نموده بودند و فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که آزادی تام بدست آوردند تا استثمارگران را سرنگون سازند و به بررسی محیط و ترتیب امور زندگی بشیوه خود پردازند – بیدار نمودیم و بپا داشتیم. میتینگ دادن ستمدیده ترین و زجر دیده ترین توده های زحمتکش که دارای کمترین آمادگی هستند، گرویدن آنها به بلشویکها و استقرار سازمان شوروی خودی که در همه جا بدست آنها انجام گرفت – دومین مرحله عظیم انقلاب است.

اکنون مرحله سوم آغاز میگردد. باید آنچه را که ما خود باز ستانده ایم، آنچه را که خود فرمانش را صادر کرده ایم و به آن صورت قانونی داده ایم، در باره آن بحث و مذاکره نموده و منظور نظر قرار داده ایم به شکلهای پایداری از انضباط روزمره در رشته کار در آورده و تحکیم نمائیم. این دشوارترین ولی شریفترین وظیفه است زیرا فقط با انجام این وظیفه ما به نظامات سوسیالیستی خواهیم رسید. باید یاد گرفت که دموکراتیسم میتینگی پرشور توده های زحمتکش را که همچون طغیان بهاری کرانه شکن فوران میزند با انضباط آهنین در هنگام کار و با اطاعت بی چون و چرا از اراده فرد واحد یعنی رهبر شوروی در هنگام کار توأم نمود. اینرا ما هنوز نیاموخته ایم.

ما اینرا خواهیم آموخت.

بازگشت استثمار بورژوازی، دیروز در وجود کورنیلف ها، گوتس ها، دوتف ها، گگچکوری ها

و باگایفسکی‌ها ما را تهدید میکرد. ما بر آنها پیروز شدیم. این بازگشت و همین بازگشت امروز ما را با شکل دیگری تهدید می‌نماید، یعنی بصورت طبع ولنکار خرده بورژوائی و آنارشیسیم و تمایل خرده مالکانه «ما را باین کارها کاری نیست» و نیز بصورت تعرضها و تهاجمات روزمره و کوچک کوچک ولی در عوض متعدد این طبع خرده بورژوائی برضد انضباط طلبی پرولتاری. ما باید باین طبع آنارشی خرده بورژوائی فائق آئیم و بر آن فائق هم خواهیم آمد.

### \* تکامل سازمان شوروی

خصلت سوسیالیستی دموکراتیسیم شوروی، یعنی پرولتاری، در شرایط مشخص فعلی اولاً اینستکه انتخاب کنندگان را توده های زحمتکش و استثمار شونده تشکیل میدهند و بورژوازی طرد است؛ ثانیاً اینستکه هر نوع فرمالیته بوروکراتیک و محدودیت انتخابات منتفی است و توده ها خود ترتیب و موعد انتخابات را تعیین میکنند و آزادی کامل دارند منتخبین را باز خوانند؛ ثالثاً اینستکه بهترین سازمان توده ای پیشاهنگ زحمتکشان و پرولتاریای صنایع بزرگ بوجود می‌آید و این سازمان به پرولتاریا اجازه میدهد وسیعترین توده های استثمار شونده را رهبری کند و آنها را بسوی زندگی سیاسی مستقل بکشاند و از لحاظ سیاسی آنها را با تجربه خودشان تربیت نماید، و بدینترتیب برای نخستین بار باینکار پرداخته میشود که واقعاً تمام مردم، کشورداری را بیاموزند و شروع به کشورداری نمایند.

اینهاست علائم ممیزه عمده دموکراتیسیمی که در روسیه بکار بسته شده و نوع عالیتری از دموکراتیسیم است و از تحریف بورژوائی دموکراتیسیم مبری است و انتقالی است به دموکراتیسیم سوسیالیستی و نیز به شرایطی که امکان میدهد زوال دولت آغاز گردد.

بدیهی است طبع اختلال طلبانه خرده بورژوائی (که در هر انقلاب پرولتاری ناگزیر به نسبتهای مختلف بروز مینماید و در انقلاب ما بحکم جنبه خرده بورژوائی کشور و عقب ماندگی آن و نیز عواقب جنگ ارتجاعی با شدت خاصی بروز مینماید) نمیتواند مهر و نشان خود را در شوراها نیز باقی نگذارد.

برای تکامل سازمان شوراها و حکومت شوروی باید بی اندک سستی کار کرد. برای تبدیل اعضاء شوراها به «پارلمان نشین» و یا از طرف دیگر به بوروکرات یک تمایل خرده بورژوائی وجود دارد. علیه این تمایل باید از طریق جلب تمام اعضاء شوراها به شرکت عملی در اداره امور مبارزه نمود. شعب شوراها در نقاط زیادی به ارگانهائی تبدیل میشوند که مندرجا با کمیساریاها آمیخته میگرددند. هدف ما جلب همگانی تهیدستان به شرکت عملی در اداره امور

است. و هر گامی برای انجام این امر برداشته شود (که هر چه متنوع تر بهتر)، باید دقیقاً به ثبت برسد، بررسی شود، سیستم بندی گردد، در مقیاس وسیعتری مورد آزمایش قرار گیرد و صورت قانونی بخود گیرد. هدف ما اجرای مجانی وظائف دولتی بتوسط هر زحمتکشی پس از پایان «درس» هشت ساعت کار تولیدی است: انتقال باین مرحله کاریست بس دشوار ولی وثیقه استحکام قطعی سوسیالیسم فقط در همین انتقال است. تازگی و دشواری این تحول طبیعتاً گامهای فراوانی را موجب میگردد که باید باصطلاح با کورمالی برداشته شود و موجب اشتباهات فراوان و تزلزلاتی میگردد - بدون این امر هیچگونه پیشروی جدی ممکن نیست. تمام خود ویژگی وضع حاضر در اینستکه عده زیادی از کسانیکه مایلند سوسیالیست شمرده شوند عادت کرده بودند بطور مجرد سرمایه داری را در نقطه مقابل سوسیالیسم قرار دهند و بین این دو هم فکوره کلمه «جهش» را قرار میدادند (برخی ها قطعات پراکنده ای را که در آثار انگلس خوانده بودند بیاد می آوردند و بطرزی از اینهم فکوره تر اضافه میکردند: «جهش از عالم جبر بعالم اختیار»). اکثریت باصطلاح سوسیالیست ها که با سوسیالیسم «در صفحات کتاب آشنا شده اند» ولی هیچگاه بطور جدی در ماهیت امر تعمق نورزیده اند قادر بدرک این مطلب نیستند که آنچه را آموزگاران سوسیالیسم «جهش» می نامیدند تحولی است که از نظرگاه چرخشهای تاریخ جهانی انجام میگیرد و جهشهایی از این نوع هر یک دوره ای را در حدود دهسال و گاه از آنهم بیشتر دربرمی گیرد. طبیعی است که «روشنفکران» کذائی در چنین مواقعی عده بیشماری مرثیه خوان تحویل میدهند: یکی در ماتم مجلس مؤسسان مرثیه خوانی میکند، دیگری - در ماتم انضباط بورژوائی، سومی - در ماتم نظم سرمایه داری، چهارمی - در ماتم ملاک با فرهنگ، پنجمی - در ماتم عظمت طلبی امپریالیستی و هكذا و قس علیهذا.

نکته جالب در عصر جهشهای بزرگ اینست که آوارهای فراوان نام کهن که گاه سریعتر از تکثیر جوانه های جامعه نوین (جوانه هائی که همیشه فوراً دیده نمیشود) انباشته میگردد، توانائی برگزیدن مهمترین حلقه را در خط سیر یا در زنجیر تکامل ایجاب میکنند. در تاریخ لحظاتی پیش می آید که در آن برای موفقیت انقلاب از همه مهمتر اینستکه این آوارها هر چه بیشتر انباشته شود، یعنی هر چه بیشتر مؤسسات قدیمی منفجر گردد؛ لحظاتی هم پیش می آید که دیگر بحد کافی منفجر شده است و آنچه در دستور روز قرار میگیرد عبارتست از کار «متعارفی» (و برای خرده بورژوای انقلابی «دلتنگی آور») پاک کردن زمین از این آوارها؛ و نیز لحظاتی پیش می آید که پرستاری دلسوزانه از جوانه های جامعه نوین که از زیر آوارها در زمینی میرویند که هنوز از سنگ پاره ها بخوبی رفته نشده است، بیش از همه کسب اهمیت مینماید.

انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا بطور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه خاص آن حلقه خاصی از زنجیر را پیدا کرد که، برای نگاهداشتن تمام زنجیر و فراهم نمودن زمینه استوار جهت بدست آوردن حلقه بعدی، باید با تمام قوا بدان چسبید، ضمناً طرز قرار گرفتن حلقه ها، شکل آنها، طرز پیوستگی آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی، که بدست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست.

تأمین موفقیت مبارزه علیه آلودن بوروکراتیک سازمان شوروی عبارتست از استحکام ارتباط شوراها با «مردم»، به معنای زحمتکشان و استثمار شوندهگان، و نیز نرمش و انعطاف پذیری این ارتباط تهیدستان هرگز پارلمانهای بورژوائی، حتی پارلمانی را که از لحاظ دموکراتیسم جمهوری سرمایه داری بهترین پارلمان جهان باشد، مؤسسه «خود» نمی دانند. ولی شوراها را توده کارگران و دهقانان مؤسسه «خود» میدانند نه بیگانه. «سوسیال دموکراتهای» معاصر از قماش شیدمان یا مارتف که تقریباً با او فرقی ندارد، همانگونه از شوراها مشمئزند و همانگونه به پارلمان آراسته و پیراسته بورژوازی یا به مجلس مؤسسان گرایش دارند که تورگنوف ۶۰ سال قبل به مشروطیت معتدل پادشاهی و اشرافی گرایش داشت و از دموکراتیسم موزیکوی دوبرولویف و چرنیشفسکی مشمئز بود.

همانا نزدیکی شوراها با «مردم» زحمتکش بوجود آورنده شکل‌های ویژه ای از باز خواندن نمایندگان و دیگر اشکال کنترل از پائین است که اکنون باید با جدیت خاصی دامنه آنها را بسط داد. مثلاً شوراها آموزش خلقی که در حکم کنفرانسهای ادواری انتخاب کنندگان شوروی و نمایندگان آنها برای بحث و مذاکره و کنترل فعالیت مقامات شوروی در رشته مورد بحث هستند، شایسته آنند که از هر جهت مورد پشتیبانی و همدردی کامل قرار گیرند. هیچ چیز سفیهانه تر از تبدیل شوراها بیک مؤسسه راکد و قائم به ذات نیست. هر اندازه که اکنون باید عزم ما برای دفاع از یک قدرت بی امان و استوار و از دیکتاتوری افراد جداگانه در پروسه‌های معینی از کار و در موارد معینی از فعالیت‌های صرفاً اجرائی راسخ تر باشد، بهمان اندازه هم باید شکلها و شیوه های کنترل از پائین متنوعتر باشد تا بدینطریق کوچکترین امکان آلودن حکومت شوروی خنثی شود و هرزه علف بوروکراتیسم بطور مکرر و خستگی ناپذیر ریشه کن گردد.

\* نتیجه

وضع فوق العاده شاق و دشوار و خطرناک از لحاظ بین المللی؛ ضرورت مانور و

عقب‌نشینی؛ دوران انتظار انفجارهای جدید انقلاب که جریان نضج آن در باختر بطرز دردناکی طولانی شده است؛ در داخل کشور: دوران ساختمان بطنی و شیوه بی‌امان («به‌نظم واداشتن») و مبارزه طولانی و سرسخت انضباط طلبی مؤکد پرولتاری علیه طبع خطرناک ولنگاری آنارشیسم خرده‌بورژوازی — چنینند، بطور خلاصه، علائم ممیزه مرحله خاصی که ما در انقلاب سوسیالیستی می‌گذرانیم. اینست آن حلقه زنجیر تاریخی حوادث که ما اکنون باید با تمام قوا به آن بچسبیم برای آنکه تا زمان بدست آوردن حلقه بعدی که با رخسندگی خاص، یعنی با رخسندگی پیروزیهای انقلاب بین‌المللی پرولتاری، ما را بخود جلب میکند، بتوانیم وظیفه خود را بنحو احسن واکمل انجام دهیم.

شعارهای زیرین را، که از خصوصیات مرحله کنونی ناشی میشود، با مفهوم عادی و پیش‌پا افتاده «فرد انقلابی» مقایسه کنید: مانور، عقب‌نشینی، حالت انتظار، ساختمان بطنی، شیوه بی‌امان به‌نظم واداشتن، انضباط طلبی مؤکد، سرکوب ولنگاری... آیا تعجب آور است که به برخی از «انقلابیها» هنگام شنیدن این شعارها خشم عالیجنابانه‌ای دست میدهد و ما را بجرم فراموشی شعائر انقلاب اکتبر و سازشکاری با کارشناسان بورژوا و مصالحه با بورژوازی و با تمایلات خرده‌بورژوازی و رفرمیسم و هکذا و قس علیهذا «بیاد ناسزا» می‌گیرند؟

مصیبت این انقلابیهای قلبی در اینستکه حتی آن افرادی از آنها هم که بهترین انگیزه‌های جهان محرک آنهاست و به داشتن وفاداری بی‌چون و چرا نسبت بامر سوسیالیسم ممتازند بدرستی وضع خاص و بسیار «نامطبوعی» را درک نمی‌کنند که کشور عقب‌مانده، کشوری که از جنگ ارتجاعی و مشئوم زجر و شکنجه دیده و انقلاب سوسیالیستی را مدتها زودتر از کشورهای مترقی‌تر آغاز نموده است، حتماً می‌بایست در راه خود با آن برخورد نماید؛ افراد مزبور از استقامت کافی برای گذراندن دقیق دشوار یک مرحله دشوار برخوردار نیستند. طبیعی است که حزب «اس‌ارهای‌چپ» یک اپوزیسیون رسمی از این قبیل در برابر حزب ما تشکیل میدهد. البته برخی استثنائات در بین تیپهای گروهی و طبقاتی وجود دارد و همیشه هم وجود خواهد داشت. ولی تیپهای اجتماعی بجای خود باقی میمانند. در کشوری که اهالی خرده‌مالک آن بر اهالی صرفاً پرولتار تفوق عظیم دارند تمایز بین انقلابی پرولتار و انقلابی خرده‌بورژوا ناگزیر خودنمایی خواهد کرد و این خودنمایی گاه‌گناه بینهایت هم شدید خواهد بود. انقلابی خرده‌بورژوا در سر هر پیچ حوادث دچار تزلزل و تردید میشود، انقلابی‌گری دو آتشه‌وی در مارس سال ۱۹۱۷ به ستایش «اتتلاف» در ماه مه، به کینه و نفرت نسبت به بلشویکها (یا به شیون و زاری در باره «ماجراجوئی» آنان) در ژوئیه، بدوری جستن خائفانه از آنان در پایان اکتبر و به پشتیبانی از آنان در دسامبر مبدل میشود و بالاخره در مارس و آوریل سال

۱۹۱۸ این تیپها بیش از هر موقع دیگر با نظر تحقیرآمیز روی درهم میکشند و میگویند: «من از جمله آن کسانی نیستم که کار «ارگانیک» و پراتیسیسم و شیوه تدریج را میستایند». سرمنشاء اجتماعی یک چنین تیپهایی – صاحبکار کوچکی است که از دهشتهای جنگ و خانه خرابی ناگهانی و عذابهای بیسابقه گرسنگی و پریشانی اقتصادی بسرحد جنون رسیده و با حالت هیستریک دست و پا میزند و راه چاره و نجات را جستجو میکند و بین اعتماد به پرولتاریا و پشتیبانی از وی از یک سو و حملات یأس و حرمان از سوی دیگر در نوسانست. باید بطور روشن فهمید و کاملاً درک نمود که بر روی یک چنین پایه اجتماعی هیچگونه سوسیالیسمی نمیتوان بنا نمود. فقط طبقه ای قادر است زحمتکشان و توده های استثمار شونده را رهبری کند که بدون تزلزل در راه خود پیش میرود و در دشوارترین و سختترین و خطرناکترین مراحل روحیه خود را نمی بازد و دچار یأس نمیگردد. ما را به شور و شوقهای هیستریک نیازی نیست. آنچه برای ما لازمست گامهای موزون گردانهای آهنین پرولتاریاست.

تاریخ نگارش: مارس – آوریل ۱۹۱۸

تاریخ انتشار: ۲۸ آوریل سال ۱۹۱۸،

در شماره ۸۳ روزنامه «پراودا» و شماره

۸۵ روزنامه «ایزوستیای کمیته اجرائیه

مرکزی».

بامضای: ن. لنین

\* زیرنویسها

(۲۴\*) رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴ کلیات لنین، ص ۲۳۳-۲۳۴. ه. ت.

(۲۵\*) اشلاختیج – کلمه لهستانی بمعنای اشرافی کم ملک است. در اینجا بمعنای اشراف منش. مترجم.

\* توضیحات

(۲۵۷) هفتمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه از ۶ تا ۸ مارس سال ۱۹۱۸ در پتروگراد برپا بود. در کنگره ۴۶ نماینده با رأی قاطع و ۵۸ نماینده با رأی مشورتی شرکت داشتند. نمایندگان مزبور برگزیده بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر عضو حزب بودند؛ عده کل اعضاء حزب به

هنگام تشکیل کنگره حزب قریب ۳۰۰۰۰۰ بود. بخش قابل ملاحظه ای از سازمانهای حزبی بعلت تعجیل در تشکیل کنگره یا فرصت نکردند نماینده اعزام دارند و یا بعلت اشغال موقت برخی از نواحی روسیه شوروی بتوسط آلمانها امکان این کار را نداشتند.

کنگره بطور فوق العاده برای اتخاذ تصمیم نهائی درباره مسئله صلح تشکیل شده بود. لنین در باره جنگ و صلح گزارش داد. تروتسکیستها و «کمونیستهای چپ» با تزههای خود برآمد کردند و بوخارین را بعنوان سخنان خود برگزیدند. کنگره با ۳۰ رأی در مقابل ۱۲ رأی و ۴ رأی ممتنع قطعنامه لنین را در باره صلح برست تصویب کرد. کنگره سیاست خائنانه تروتسکی و بوخارین را تقبیح کرد و برناصیه «کمونیستهای چپ» که میکوشیدند در این کنگره نیز فعالیت انشعاب طلبانه خود را ادامه دهند، داغ ننگ زد. «کمونیستهای چپ» و تروتسکیستها شکست خوردند. حزب امکان یافت کشور را از جنگ امپریالیستی خارج سازد و برای تشکیل ارتش سرخ و ساختمان سوسیالیستی یک دوران تنفس بدست آورد. در نوامبر سال ۱۹۱۸ قرارداد برست ملغی گردید.

کنگره موضوع تجدید نظر در برنامه و مسئله مربوط به تغییر نام حزب را مورد مذاکره قرار داد. لنین در باره این مسائل سخنانی نمود. بنابه پیشنهاد لنین کنگره تصمیم گرفت نام حزب را از حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه به حزب کمونیست (ب) روسیه تغییر دهد. کنگره برای تدوین نهائی برنامه حزب کمیسیونی انتخاب کرد که لنین و استالین در آن عضویت داشتند. کنگره اساس طرحی را که لنین نوشته بود («طرح مسوده آئین نامه») مبنای برنامه قرار داد.

(۲۵۸) منظور خط مشی تسلیم طلبانه کامنف، زینوویف، ریکف و سایر دشمنان حزب است که در نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ طلب میکردند: «دولت سوسیالیستی همگونی» با شرکت احزاب ضد انقلابی - منشویک ها و اس ارها تشکیل گردد. (۲۵۹) منظور سوگندنامه ایست که اعضای سومین دوما دولتی در روز گشایش دوما در اول - (۱۴) نوامبر سال ۱۹۰۷ بعلامت وفاداری نسبت به تزار امضاء کردند. هر نماینده ای که از امضاء امتناع میورزید از دوما اخراج میشد. چون امتناع از امضاء موجب از دست دادن تریبون دوما میگردد و چنین تریبونی بجهت بسیج پرولتاریا برای مبارزه انقلابی لازم بود، لذا نمایندگان سوسیال دموکرات نیز به اتفاق سایر نمایندگان دوما سوگندنامه را امضاء کردند.

(۲۶۰) م. هوفمان - ژنرال آلمانی؛ نماینده آلمان امپریالیستی در دومین دوره مذاکرات صلح برست لیتوفسک بود که از پایان دسامبر سال ۱۹۱۷ تا ۲۸ ژانویه (۱۰ فوریه) سال ۱۹۱۸ ادامه داشت.

(۲۶۱) انقلاب فنلاند در اواسط ژانویه سال ۱۹۱۸ در بخش صنعتی جنوب کشور آغاز شد و

یکسلسله از مراکز بزرگ از قبیل هلسینگفرس، ویبورگ و غیره را فرا گرفت. پیش درآمد انقلاب یک اعتصاب سیاسی عمومی بود که در ۳۱ اکتبر (۱۳ نوامبر) سال ۱۹۱۷ شروع گردید و تحت رهبری شورای مرکزی انقلابی کارگری مدت یک هفته ادامه یافت. در ۱۵ - (۲۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ گارد سرخ فنلاند هلسینگفرس پایتخت فنلاند را تصرف کرد و در همانجا روز ۱۶- (۲۹) ژانویه دولت انقلابی یعنی شورای نمایندگان (و یا کمیسره‌های) ملی فنلاند تشکیل شد. دولت بورژوائی اس وین هورد از بورژوازی سوئد و آلمان تقاضای کمک نمود و پس از تحکیم موقعیت خود در شمال فنلاند و تشکیل واحدهای کولاکی گارد سفید در پایان ماه ژانویه با پشتیبانی آلمانها، سوئدیها و افسران گارد سفید روس تعرض خود را به سمت جنوب آغاز نمود. انقلاب کارگری فنلاند در ماه مه، پس از یک جنگ داخلی شدید که سه ماه ادامه داشت، در نتیجه مداخله مسلحانه سپاه بیست هزار نفری اعزامی آلمان سرکوب گردید.

(۲۶۲) منظور قطعنامه ضد حزبی هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه است که رهبری آن موقتاً بدست «کمونیستهای چپ» افتاده بود و در جلسه محدود اعضای آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ بتصویب رسیده بود. برای اطلاع از تحلیل و انتقاد از این قطعنامه رجوع شود به مقاله لنین تحت عنوان «عجیب و مدهش».

(۲۶۲) از منظومه ن. آ. نکراسف بنام «چه کسانی در سرزمین روس خوش زندگی میکنند».

(۶۶۳) قطعنامه مربوط به تصویب قرارداد برست که بتوسط لنین نوشته شده بود در چهارمین کنگره فوق العاده شوراهای سراسر روسیه بتصویب رسید. در پاراگراف چهارم قطعنامه گفته شده است: «کنگره در برابر تمام کارگران، سربازان و دهقانان، در برابر تمام توده های زحمتکش و ستمدیده مهمترین وظیفه مبرم ضروری لحظه جاری را قرار میدهد: تشدید فعالیت و خود انضباطی زحمتکشان، ایجاد سازمانهای محکم و موزون در همه جا بطوریکه حتی المقدور تمام تولید و تمام توزیع محصولات را در بر گیرد؛ مبارزه بی امان علیه آشفتگی و بی نظمی و فرو پاشیدگی که از لحاظ تاریخی بمتابه میراث دردناکترین جنگها ناگزیر است، ولی در عین حال نخستین مانع در راه پیروزی نهائی سوسیالیسم و استحکام ارکان جامعه سوسیالیستی بشمار میروند». این قطعنامه در ۱۶ مارس سال ۱۹۱۸ در روزنامه «پراودا» بچاپ رسید.

﴿پایان این بخش (دوران تدارک...) از کتاب «لنین» ترجمه فارسی. ح. ب.﴾